



خاطرات دریاسالار کارل فون دونیتس

کاری از انجمن پژوهشی نازی ستر

www.nazicenter.com

نویسنده: کارل فون دونیتس

ترجمه: زییح اللہ منصوری

تہیہ کنندہ: باداقرہ

گرافیسٹ: اروین (علی)

کاری از گروہ پژوهشی نازیست

www.nazicenter.com

www.forum.nazicenter.com

بعد از خدای من فرمانروای مطلق نیروی زیردریائی آلمان بودم

ماه سطح دریا را روشن می کرد و من در برج زیر دریائی
خود ایستاده دریا را می نگریستم و امیدوار بودم که رفیق من با
زیردریایای خود بیاید و ما به کاروان کشتی های انگلیسی که از
کاتال سوئز می آمد و به طرف مغرب می رفت حمله ور شویم.

آنجا که من توقف کرده بودم در پنجاه میلی جنوب شرقی
جزیره سبیل در دریای مدیترانه بود و من در شب سوم اکتبر سال
۱۹۱۸ میلادی در آنجا انتظار رفیق خود سرگرد (اشتن بون) را
می کشیدم.

آن جوان یکی از ناخدایان شجاع زیردریائی در آلمان بود و
موفق گردید که (نشان لیاقت) را که بزرگترین نشان نیروی زیر
دریائی در آلمان بود دریافت کند.

چند روز قبل از آن شب در آخرین روزهای ماه سپتامبر ۱۹۱۸
میلادی من و آن جوان قرار گذاشته بودیم که در شب سوم اکتبر در
پنجاه میلی جنوب شرقی جزیره سبیل بهم برسیم و به اتفاق به

کاروان کشتی های بازرگانی انگلستان که از شرق می آمد و به طرف مغرب می رفت حمله ور شویم.

تا آن تاریخ اتفاق نیفتاده بود که بیش از یک زیردریائی به کاروان کشتی های خصم حمله ور گردد.

زیردریائی ها تا آن شب یعنی تقریباً تا پایان جنگ جهانی اول به تنهایی به جنگ کشتی های بازرگانی می رفتند و گاهی غلبه می کردند و زمانی شکست می خوردند و غرق می شدند.

در آن شب من و (اشتین بوئر) تصمیم گرفتیم که یک تاکتیک جدید را در جنگ به ضد کشتیهای بازرگانی بکار ببریم و با دوزیردریائی حمله ور شویم.

در آن عصر ما برای مخابره نه می توانستیم از امواج کوتاه استفاده کنیم و نه موج بلند به معنای واقعی آن وجود داشت.

وسائل مخابره ما عبارت بود از یک بیسیم بدوی، و هر دفعه که می خواستیم با بیسیم مخابره کنیم باید دود کل در صحنه زیر دریائی بر پا نمائیم و برای افراشتن دکل ها می باید از زیر آب خارج شویم.

تلگراف بیسیم ما از حدودی معین تجاوز نمی کرد و گاهی بر اثر انقلابات جوی در مخابره تلگراف اشتباه می کردیم و هر تلگراف راسه مرتبه مخابره می کردیم که اشتباه نشود.

در آن شب که من منتظر آمدن رفیق خود بودم تا یک ساعت بعد از نیمه شب صبر کردم و او نیامد.

بعد فهمیدم که زیردریائی وی چون احتیاج به تعمیر پیدا کرده از ساحل اطیش به راه نیفتاده تا این که بتواند در آن شب خود

را به من برساند.

یک ساعت بعد از نیمه شب از طرف مشرق چیزی در نور ماه نمایان شد و من فهمیدم که یک بالون است و فهمیدم که بالون مزبور متصل به یک ناوشکن می باشد.

طولی نکشید که بعد از آن ناوشکن کشتیهای جنگی دیگر نمایان شدند و آنگاه کشتی های بازرگانی آمدند. من از دور فهمیدم که کاروان دریائی مزبور کاروانی است معتبر و حدس زدم که کشتی های آن از چین و هندوستان می آیند و بعد از عبور از کانال سوئز، اینک به طرف مغرب می روند که خود را به جزیره مالته برسانند و بعد راه انگلستان را پیش بگیرند.

با اینکه رفیق من نیامده بود، خود را برای حمله به کاروان آماده کردم و دومین کشتی را که در ستون اول کاروان راه می پیمود در نظر گرفتم زیرا دیدم کشتی مزبور بزرگ است.

ولی قبل از این که اژدر را رها کنم یک مرتبه خط سیر کاروان عوض شد و کشتی ها راه دیگر را در پیش گرفتند.

من که منتظر این تغییر راه نبودم بکه خوردم ولی درصدد تعقیب کاروان برآمدم و این بار توانستم که خود را بوسط کاروان برسانم.

طرف راست من یک ستون و در طرف چپ ستونی دیگر از کشتی های بازرگانی مشغول حرکت بودند و من توانستم به وسله اژدر یکی از کشتی های بازرگانی را هدف سازم و پس از این که صدای انفجار به گوشم رسید، با زیردریائی خود زیر آب رفتم و قدری انتظار کشیدم که بشنوم آیا بمب های زیر آبی را بطرف زیردریائی ما

می فرستند یا نه؟

ولی حیرت زده متوجه شدم که صدای انفجار بمب های زیر آبی به گوش نرسید.

در آن شب من نفهمیدم چرا انگلیسی ها به طرف ما بمب زیر آبی نفرستادند.

لیکن بعد، فهمیدم که چون زیردریائی ما وسط کاروان بود و طرف راست و چپ ما، کشتی های بازرگانی حرکت می کردند انگلیسی ها ترسیدند که انفجار بمب های زیر آبی به کشتی های خودشان آسیب برساند و از فرستادن بمب های زیر آبی به طرف ما خودداری کردند.

پس از این که قدری زیر آب توقف کردم یک نیم دایره پیچیدم که خود را باز به کاروان برسانم و سپس خزینه های آب زیردریائی خود را خالی کردم و بالا آمدم.

پس از این که زیردریائی از زیر آب خارج شد، دیدم که یک ناوشکن نزدیک من توقف کرده، و گویا ناوشکن در همان موضع که کشتی غرق شده بود، انتظار می کشید و شاید منتظر بود که از زیر آب بیرون بیایم و بما حمله ور شود.

وقتی من از زیر آب خارج شدم ناوشکن مرا ندید و چون هنوز تا صبح قدری وقت داشتیم من تصمیم گرفتم که کاروان دریائی را تعقیب کنم و دست کم یکی دیگر از کشتی های آن را غرق نمایم. ولی تعقیب کاروان طول کشید و روز دمید.

بعد از دمیدن روز با اینکه می دانستم که حمله به کاروان خطرناک است در بزم آمد که آن کاروان به آن عظمت و دلرای

کشتی های بزرگ سالم از چنگ ما بدرود و خواستم که از زیر آب به کاروان حمله ور شوم.

وقتی زیردریائی از زیر آب به کشتی های خصم حمله ور می شود مجبور است که طوری قرار بگیرد که بتواند قسمت فوقانی دور بین عمودی خود را از آب خارج کند و اطراف را ببیند.

در این حال، تنه زیردریائی با سطح دریا دوازده متر فاصله دارد یعنی در دوازده متری زیر آب قرار گرفته است.

وقتی که زیر دریائی از زیر آب به کشتی های خصم حمله ور می شود وضع آن، غیر از همان زیردریائی است که از سطح آب به کشتی های دشمن حمله ور گردد.

در سطح آب، بعد از اینکه اژدرها شد حفظ تعادل زیردریائی، مستلزم هیچ اقدام احتیاطی نیست و مثل این است که یک صندوق کالا را از یک کشتی بازرگانی خارج نمایند که البته تعادل کشتی بهم نخواهد خورد.

ولی وقتی که زیردریائی زیر آب است و یک اژدر از آن خارج می شود باید هموزن اژدر، آب، به زیردریائی برسد تا این که تعادل آن از بین نرود.

ما بعد از پرتاب اژدر زیر آب، به طرف یکی از کشتی های خصم این احتیاط را کردیم ولی متأسفانه، کارخانه ای که در آلمان زیردریائی ما را ساخت، متوجه یک قسمت بزرگ از عیب آن نشد، و آن این بود که وقتی یک جسم سنگین، زیر آب، از زیردریائی خارج گردید یک مرتبه تعادل ناو در طول آن برهم می خورد و هنگامی که زیردریائی ما را بنام (یوب-۶۸) در آلمان ساختند و طبق معمول

مورد آرمایشی قرار دادند این عیب آشکار شد.

لازمه رفع عیب مزبور این بود که تغییرات کلی در نه زیردریائی بدهند و این تغییرات به علت اینکه دولت آلمان احتیاج به زیردریائی های زیاد داشت داده نشد.

در آن روز وقتی از درها گردید یک مرنه تعادل زیردریائی در طول آن درهم خورد بطوری که سرهای ما به طرف پائین قرار گرفت و پای ما به طرف بالا و تاریکی بر زیردریائی حکم فرما گردید.

بعد خود را چنان قرار دادیم که بتوانیم روی دریا باشیم. در آن موقع اگر ما غرق می شدیم تا ته دریا پائین می رفتیم و عمق دریا در آنجا ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر بود.

وی ما نمی توانستیم که تا آن عمق پائین برویم برای اینکه زیر دریائی بطوری ساخته می شد که نمی توانست از عمق دو پست مترا پائین تر برود و گرنه فشار آب آن را درهم می شکست و غرق می کرد.

من دارای یک معاون لایق بودم که توانست زیردریائی را رهاست کند و بعد از من پرسید چه باید کرد؟ گفتم به سطح دریا بروید که بتوانیم باز مبادرت به حمله کنیم.

معاون من به وسیله هوای متراکم خزینه ها را از آب خالی کرد و زیردریائی مانند چوب پنبه ای که آن را زیر آب نگاه دارند و بعد دست از آن بردارند با سرعت از زیر دریا روی آب آمد.

وقتی به سطح دریا رسیدیم حیرت زده دیدیم که درست در وسط کاروان قرار گرفته ایم.

طوری ما با سرعت از زیر آب بیرون آمده بودیم که تمام کشتی های جنگی و بازرگانی آن کاروان ما را دیدند.

کشتی های جنگی به طرف ما هجوم آوردند و کشتی های بازرگانی به وسیله توپ هایی که روی صحنه های خود در قسمت عقب گذاشته بودند به سوی ما تیراندازی کردند.

در آن موقع ما فقط به یک ترتیب می توانستیم که خود را نجات بدهیم و آن رفتن زیر آب بود اما هوای متراکم ما تمام شده بود و اگر زیر آب می رفتیم تا ابد در زیر آب می ماندیم و نمی توانستیم بالا بیاییم.

چون زیردریائی به وسیله هوای متراکم خزینه های خود را خالی می کند و از زیر آب بیرون می آید و اگر هوای متراکم نداشته باشد خروج از زیر آب امکان ندارد.

ما هم به مناسبت نداشتن هوای متراکم نمی توانستیم از زیر آب خارج شویم^۲ و لذا قادر نبودیم زیر آب برویم.

در حالتی که ما مردد بودیم چه باید کرد شلیک توپ های سفاین بازرگانی و حمله کشتی های جنگی زیردریائی ما را مجروح نمود و من که متوجه شدم نه می توان زیر آب رفت و نه از گلوله توپها گریخت دستور دادم که ملوانان ما زیردریائی را رها کنند و خود را

۲ - زیردریائی هایی که در جنگ اول و دوم جهان شرکت کردند، مجبور

بودند که روی آب بیایند تا اینکه باطریهای خود را بوسیله موتور دیزل (شارن) کنند و باطریهای بزرگ هوای متراکم را پر از هوا نمایند و زیر آب چون نمی توانستند موتور را بکار اندازند نه باطری شارژ می شد و نه باطریها پر از هوا (مترجم)

نجات بدهند.

با این که ملوانان ما دارای جلیقه نجات بودند متأسفانه هفت نفر از آنها غرق شدند که یکی از آنها مکانیسین اول کشتی بشمار می آمد.

بعد از اینکه ما از زیردریائی خارج شدیم شلیک سفاین جنگی و بازرگانی ناو ما را غرق کرد و ما روی آب باقی ماندیم تا اینکه یکی از ناوشکن های کاروان آمد و ما را از روی آب جمع آوری نمود و بدین ترتیب من و همقطارانم اسیر جنگی شدیم و فعالیت جنگی ما در دوران نخستین جنگ بین المللی خاتمه یافت. ولی از حمله شب قبل در تاریکی شب من یک درس بزرگ آموختم که تا آن روز هیچ یک از ناخدایان زیردریائی متوجه آن نشده بود.

قبل از آن شب ما ناخدایان زیردریائی هنگام روز، آنها را زیر آب به کمک دوربین عمودی به کشتی های خصم حمله ور می شدیم.

به همین جهت برای غرق کردن سفاین خصم به وسیله اژدر، آزادی عمل نداشتیم ولی در آن شب، من از سطح آب، اولین کشتی کاروان را غرق کردم و بعد از این که زیر آب رفتم متوجه شدم که به طرف من بمب زیرآبی نفرستادند.

آن شب گرچه آخرین شب پیکار من در جنگ اول جهانی بود، ولی این نتیجه بزرگ را بدست آوردم که بهترین وسیله برای شکستن کمر خصم در یک جنگ زیردریائی این است که هنگام شب به کاروان های دریائی او حمله ور شوند و زیردریائی ها از سطح

آب به طرف کشتی های دشمن اژدر پرتاب نمایند نه این که زیر آب بروند و دست و پای خود را به نسبت زیاد در آنجا ببندند.

من در آن شب متوجه شدم که اگر هنگام شب، بتوان چند زیردریائی را (هرچه بیشتر بهتر) در یک نقطه متمرکز کرد و زیردریائی های مزبور، دسته جمعی به کاروان دریائی حمله ور شوند نتیجه ای که بدست خواهد آمد، خیلی بهتر از حمله های انفرادی زیردریائیها است.

زیرا در موقع شب، همین که یکی دو کشتی در کاروان منفجر شد ناوشکن ها که مامور حفاظت کاروان هستند و هم چنین کشتی های بازرگانی مضطرب می شوند و فرماندهی کاروان خون سردی را از دست می دهد و ناوشکن ها از بیم آن به کشتی های خودشان آسیب برسانند از انداختن بمب های زیرآبی خودداری می نمایند.

در جنگ اول جهانی تا سال ۱۹۱۷ میلادی، ما، ناخدایان زیردریائی از لحاظ غرق کردن کشتی های انگلستان و فرانسه موفقیت های خوب بدست میاوردیم.

در سال ۱۹۱۷ میلادی انگلیسی ها سیستم ایجاد کاروان را در بحر پیمائی متداول کردند.

دیگر کشتی های آنها به تنهایی در دریا حرکت نمی نمودند

بلکه سفاین انگلستان در بنادری مخصوص جمع می شدند و با یک اسکورت نیرومند از سفاین جنگی براه می افتادند.

اقیانوس ها و دریاها به کلی از کشتی های انگلیسی و فرانسوی و متفقین آنها خالی شد و زیردریائی های ما روزها در دریا

معطل میشدند بدون این که یک شکار بدست بیاورند.

اگر یک زیردریائی آلمانی، به یک کاروان برمی خورد، از روی تصادف بود چون ما نمی توانستیم بفهمیم که آیا کاروانی در دریا هست یا نه و اگر هست خط سیر آن کدام راه است.

وقتی یک زیردریائی بر حسب تصادف با یک کاروان برخورد می کرد، خود را مقابل کاروانی می دید که با کشتی های نیرومند یا سریع السیر جنگی مورد حفاظت قرار گرفته است.

اگر ناخدای زیردریائی مردی شجاع بود و اعصابی قوی داشت مدت چند شبانه روز کاروان را تعقیب می نمود و موفق می شد که دو یا سه کشتی کاروان را غرق کند.

ولی تعقیب کاروان از طرف ناخدای زیردریائی پیوسته متناسب بود با توانائی جسمی و عصبی او و ملوانانش، و عموماً در آخر روز سوم ناخدا و ملوانان او طوری خسته می شدند که مجبور بودند که تعقیب را رها کنند.

در این سه شبانه روز ناخدای زیردریائی که روزها حمله می کرد، اگر موفق می شد که سه کشتی خصم را از یک کاروان غرق نماید خود را یک جنگجوی نیک بخت می دانست.

ولی غرق آن سه کشتی خیلی به انگلستان آسیب نمی زد برای اینکه سایر کشتی های کاروان پر از خوار بار و مواد خام به بریتانیا میرسید.

در آن روز وقتی من اسیر شدم و فعالیت جنگی من در اولین جنگ جهانی خاتمه یافت فهمیدم که سیستم کاروان که از طرف انگلیسی ها ابتکار شده، ارزش زیردریائی ها را از نظر آسیب زدن به

بحریه بازرگانی بریتانیا خیلی کم کرده و برای این که زیر دریائی در جنگ با بحریه انگلستان مقام اول را به دست بیاورد باید دست های زیردریائی به هیئت اجتماع هنگام شب به کاروان های انگلستان در دریا حمله ور شوند.

با این افکار من به عنوان اسیر جنگی به انگلستان برده شدم و مرا در یکی از بازداشتگاههای اسیران جنگی نگاه داشتند و در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۹ میلادی آزاد کردند و من به بندر (کیل) واقع در آلمان مراجعت کردم.

نیروی دریائی سابق آلمان از بین رفته و نیروی دریائی تازه به وجود آمده بود و از من پرسیدند که آیا میل دارید در نیروی دریائی جدید آلمان مشغول خدمت شوید؟

گفتم شما میدانید که من افسر زیردریائی هستم و آیا از یک افسر زیردریائی در نیروی دریائی جدید آلمان که طبق پیمان (ورسای)^۱ از داشتن زیردریائی محروم می باشد کاری ساخته هست یا نه؟

به من گفتند اگر شما یکی دو سال در نیروی دریائی خدمت کنید خواهید دید که آلمان دارای نیروی زیردریائی خواهد شد.

و من با این امیدواری که بعد از یکی دو سال آلمان دارای زیردریائی خواهد شد پس از این که از اسارت آزاد گردیدم وارد

۱ - پیمان (ورسای) بعد از جنگ اول جهانی به آلمان تحمیل شد و به موجب آن آلمان متعهد گردید که زیردریائی نداشته باشد و کشتی های جنگی بزرگتر از ده هزار تون (ظرفیت) نسازد (مترجم).

خدمت نیروی دریائی شدم.

بدون خودستائی می گویم که در جنگ اول جهانی من حرفه ملاح زیردریائی را دوست می داشتم و یقین دارم که تمام کسانی که در زیردریائی خدمت کرده اند خواه ناخواه آخرین ملوان حرفه خود را دوست می داشتند.

در زیردریائی بین رئیس و مرنوس هیچ فرق نیست جز این که هر کدام وظیفه ای مخصوص به خود دارند.

غذائی که رئیس می خورد مانند غذای مرنوس است و لباسی که در بردارد مانند لباس مرنوس می باشد.

در یک زیردریائی وظیفه رئیس از لحاظ حفظ جان ملوانان مهم تر و حیاتی تر از وظیفه آخرین ملاح نمی باشد.

چون اگر آخرین ملاح زیردریائی یک لحظه در انجام وظیفه قصور یا اشتباه کند جان خود او و تمام همقطارانش به خطر می افتد.

در هیچ نقطه اصل معروف (یکی برای همه، و همه برای یکی) مانند زیردریائی حکمفرما نیست و در یک تحت البحری جان همه در دست یک نفر، و جان یک نفر در دست همه است.

این وحدت نظر و همکاری یک نوع صمیمیت و آزادگی و فراقت بال بین کارکنان زیردریائی به وجود می آورد که نظیر آن را در هیچ نقطه نمی توان یافت.

یکی از چیزهایی که زندگی در زیردریائی را (با وجود مشقات آن) برای ملوانان لذت بخش می کند آزادی مطلق ملوانان زیردریائی است.

ملوانان زیردریائی وقتی با انبارهای پر از سوخت و خواربار از

بندر خارج شدند و راه دریا را پیش گرفتند مانند خدائی هستند که در قلمرو خدائی خود بسر ببرند.

زیرا به هرجا که مایل باشند می روند و هر طور که مایل باشند زندگی خود را تنظیم می نمایند و هیچ کس برای آنها، دستوری صادر نمی کند (در جنگ اول جهانی به مناسبت اینکه ارتباط بیسیم بین زیردریائی و مرکز نیروی زیردریائی آلمان وجود نداشت کارکنان زیردریائی بعد از خروج از بندر، آزادی تام داشتند).

من آزموده بودم که هر کس در زیردریائی کار می کند طوری به شغل خود علاقمند است که اگر به او پیشنهاد می کردند که شغل خود را با تاج سلطنت تعویض نماید این پیشنهاد را نمی پذیرفت.

وقتی بعد از خاتمه جنگ اول جهانی من وارد خدمت نیروی دریائی آلمان شدم نمی دانستم که تا سال ۱۹۳۵ میلادی هم آلمان دارای زیردریائی نخواهد شد و من تا آن سال یک ملوان کشتی های جنگی به شمار می آمدم.

تا آن سال من بدو تاکتیک جنگ های سطح دریا را آموختم و بعد ناخدای یک ناوشکن شدم و بالاخره ناخدای رزم ناو (امدن) گردیدم.

ولی اگر در آن سال ها نیروی دریائی آلمان ضعیف بود، و ما نمی توانستیم کشتی های جنگی بزرگتر از ده هزار تن داشته باشیم و در عوض کوشیدیم در حدود بضاعت محدود خودمان و کمیت قلیل، حداقل استفاده را از کیفیت بکنیم.

ما پیوسته در دریا تمرین می کردیم و به خصوص در مانورهای شب برجسته ترین ملوانان جهان بودیم.

در آن موقع (رادار) اختراع نشده بود که در میدان جنگ کسی بتواند به وسیله رادار حریف خود را ببیند. لذا آن نیروی دریائی که در مانورهای شب بصیرت و ورزیدگی داشت نسبت به حریف دارای مزیت بود و می توانست یک مرتبه از تاریکی سربردار آورد و کشتی های جنگی خصم را به توپ و اژدر ببندد و همینکه دریافت که گرفتار وضعی نامساعد گردیده در تاریکی ناپدید شود.

بیفایده نیست که بگویم که در جنگ اول جهانی قبل از اینکه من ملوان زیردریائی شوم از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۱۶ میلادی ملوان سطح دریا بودم و در کشتی جنگی موسوم به (برسلو) در دریای سیاه خدمت می کردم.

در دریای سیاه نیروی دریائی روسیه نسبت به ما مزیت داشت و تاکتیک جنگی ما در دریای سیاه تاکتیک موش در قبال گربه بود.

ما به محض این که می دیدیم که کشتی های جنگی روسیه نمایان شدند مانند موشی که از گربه بگریزد می گریختیم و به بغاز یوسفور که متعلق به متحد مادولت عثمانی بود پناهنده می شدیم زیرا در آن موقع از مانورهای شب بی اطلاع بودیم در صورتی که اگر از مانورهای شب اطلاع می داشتیم می توانستیم با استفاده از تاریکی ضربت های سخت به نیروی دریائی روسیه در دریای سیاه بزنیم.

من باید بگویم که خدمت طولانی من در سطح آب از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۳۵ میلادی توفیق اجباری بود.

در این سالها من که در گذشته ملوان زیردریائی بودم،

تجربه های زیاد از لحاظ جنگ با کشتیهای سطح آب آموختم و دانستم که چگونه باید از تاریکی شب برای حمله یا دفاع استفاده کرد.

بر اثر این تعلیمات و تجربه ها من فهمیدم که یک ناخدای زیردریائی باید بطور حتم از مانور کشتیهای سطح دریا در روز و شب اطلاع داشته باشد و همچنین یک دریا سالار که هنگام روز یا شب باید با زیردریائیها مبارزه کند تا بتواند کشتیهای کاروان خود را حفظ نماید به طور حتم باید از مانور زیردریائیها مطلع باشد.

انگلیسیها، در جنگ جهانی دوم بدو از این موضوع اطلاع نداشتند که دریا سالاری که مامور حفظ یک کاروان دریائی در قبال حمله زیردریائی ها می باشد باید خود، یک افسر زیردریائی به شمار بیاید.

بی اطلاعی انگلیسی ها از این موضوع در سال ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ میلادی تلفاتی سنگین بر کشتی های آنها وارد آورد، ولی در سال ۱۹۴۲ میلادی چرچیل نخست وزیر انگلستان از این موضوع مطلع شد و یک دریا سالار را که در گذشته یکی از ناخدایان زیردریائی بود مامور حفاظت کاروان هائی که از اقیانوس اطلس عبور می نمودند کرد و فرمانده مزبور چون از مانور زیردریائی ها اطلاع داشت برای ناخدایان تحت البحری های ما اشکالات به وجود آورد و کار ما را دشوار نمود.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۵ میلادی من که ناخدای رزم ناو (امدن) بودم، بعد از سفری در اطراف افریقا و اقیانوس هند به آلمان مراجعت کردم و در آنجا، دریا سالار (ریدر) فرمانده نیروی دریائی

آلمان به رزم ناو ما آمد.

در آن روز فرمانده نیروی دریائی به من گفت (دوئیتز) شغل شما تغییر می کند و شما بعد از این ناخدای (امدن) نخواهید بود بلکه می باید که نیروی جدید زیردریائی ما را به وجود بیاورید زیرا دولت آلمان پیمان (ورسای) را دور انداخت و آلمان از قیود این پیمان آزاد شد و می تواند بعد از این سلاح زیردریائی داشته باشد.

بدین ترتیب من بدون این که راهنما و ناصحی داشته باشم و بی آنکه یک نفر برای انجام وظیفه ای که به من محول کرده بودند، به من کمک نماید مامور شدم که نیروی جدید زیر دریائی آلمان را به وجود بیاورم.

دولت انگلستان طبق شعائر سیاسی خود:

خصم خونین هر دولت و ملتی است که بخواهد در جهان
باتجاوزات اورقابت کند

وقتی من فرمانده نیروی دریائی آلمان شدم تازه قرارداد انگلستان و آلمان راجع به میزان تسلیحات دریائی طرفین (منعقد در ۱۸ ماه ژوئن ۱۹۳۵) امضاء شده بود.

به موجب این قرارداد دولت آلمان متعهد شد که ظرفیت کشتی های جنگی او سی و پنج درصد کشتی های جنگی انگلستان باشد.

چون دولت آلمان می دانست که اگر خیال انگلستان از خطر نیروی دریائی آلمان آسوده نشود محال است که با از بین رفتن معاهده (ورسای) که آلمان را از نظر نظامی در فشار گذاشته بود موافقت نماید.

دولت انگلستان قبل از جنگ اول جهانی و در طول آن جنگ از نیروی دریائی آلمان ترسیده بود و نمی خواست که یک مرتبه دیگر نیروی دریائی آلمان برای او تولید خطر نماید.

در سیاست انگلستان شعاعی وجود دارد که عنوان آن (حفظ تعادل قوا در اروپا) است.

اساس این سیاست عبارت از این است که در اروپا هیچ دولت و ملت نباید آن قدر قوی شود که برای مستعمرات و بازرگانی انگلستان تولید خطر نماید.

چون دولت انگلستان مستعمرات و بازرگانی خود را به وسیله نیروی دریائی بدست آورده بود و حفظ می کرد بخصوص نسبت به نیروی دریائی دول دیگر خیلی حساس بود.

هر زمان که یک دولت اروپائی دارای یک نیروی دریائی قوی می شد انگلستان می کوشید که دولت مزبور را از بین ببرد یا ضعیف کند که مبادا آن دولت مستعمرات انگلستان را از دستش بگیرد و بازرگانی وی را از بین ببرد.

دولت آلمان برای اینکه به دولت انگلستان اطمینان بدهد که قصد ندارد مستعمراتش را از دست او بگیرد و بازرگانی بریتانیا را از بین ببرد موافقت کرد که نیروی دریائی آلمان ۳۵ درصد نیروی دریائی انگلستان باشد.

یعنی در هر یک از طبقات کشتیهای جنگی دولت آلمان به قدر ۳۵ درصد همان طبقه کشتی بسازد.

فقط زیر دریائی را مستثنی کردند ولی نه از نظر مساعدت نسبت به دولت آلمان بلکه برای این که احتیاج انگلستان به زیر دریائی ها کم بود.

انگلستان چون خود را محتاج زیر دریائی نمی دید نسبت به کشتی های جنگی دیگر، زیر دریائی کمتر می ساخت.

چون می دانست که بوسیله کشتی های جنگی خود می تواند که کنترل دریاها را برعهده بگیرد و احتیاج به زیر دریائی ندارد.

زیر دریائی سلاح دولتی است که از نظر نیروی دریائی ضعیف باشد و نتواند راه دریا را به روی دیگران ببندد.

دولتی که از نظر نیروی دریائی قوی است و می تواند بعد از بروز جنگ، راههای بحری را به روی کشتیهای خصم ببندد و نظارت بر دریاها را برعهده بگیرد، احتیاج به زیر دریائی ندارد و یا کم دارد.

چون احتیاج انگلستان به زیر دریائی کم بود دولت مزبور موافقت کرد که در مورد زیر دریائی بطور استثنائی ظرفیت زیر دریائی های آلمان ۴۵ درصد زیر دریائی های انگلستان باشد و بدین ترتیب دولت آلمان می توانست حداکثر بیست و چهار هزار تن زیر دریائی داشته باشد.

روزی که من مأمور شدم که نیروی جدید زیر دریائی آلمان را بوجود بیاورم علاوه بر این که ظرفیت ساختمان زیر دریائی محدود بود، یک محدودیت دیگر هم برای به کار بردن زیر دریائی بوجود آمد.

زیرا آلمان در سال ۱۹۳۶ میلادی به قرار داد مربوط به استفاده از زیر دریائی ملحق شد و آن را امضاء کرد.

طبق این قرارداد هنگام جنگ اگر زیر دریائی به یک کشتی بازرگانی حمله کند (ولو کشتی مزبور برای دفاع از خود توپ داشته باشد) می باید اول جاشوان کشتی بازرگانی مزبور را نجات بدهد و بعد آن را غرق نماید.

زیر دریائی نمی تواند به جاشوان کشتی بازرگانی بگوید که

سوار قایق های نجات خود بشوید و بروید زیرا قایق نجات در دریای طوفانی بویژه اگر ساحل دور باشد حفظ جان جاشوان کشتی بازرگانی را تضمین نمی کند.

این شرط در مورد به کار بردن زیردریائی خیلی از ارزش این سلاح می کاست چون زیردریائی وقتی یک سلاح مؤثر می باشد که بتواند ناگهان مبادرت به حمله کند و از غافل گیری استفاده نماید.

دیگر این که انگلیسی ها بعد از جنگ اول جهانی برای یافتن زیردریائی در زیر آب اختراعی کرده بودند که بنام (آسدیک) می خواندند و می گفتند دستگاه (آسدیک) که به وسیله امواج صدا کار می کند می تواند یک زیردریائی را زیر آب در شعاع چند هزار متری کشف نماید.

به عقیده انگلیسی ها اختراع (آسدیک) ارزش زیردریائی را از بین برده چون زیردریائی برای این که بتواند کشتی های بازرگانی را غرق کند باید از زیر آب لا اقل خود را به فاصله هزار و پانصد یا هزار متری کشتی برساند و در این فاصله دستگاه (آسدیک) کشتی بازرگانی، زیردریائی را زیر آب کشف می کند، و مانور زیردریائی خنثی می شود.

از این ها گذشته زیردریائی سلاحی است که سرعت زیاد ندارد و وقتی روی آب قرار می گیرد ارتفاع برج آن نسبت به سطح دریا کم است و نمی تواند نقاط دور را ببیند و وقتی زیر آب می رود باید موتور دیزل را متوقف نماید و با موتور برقی که به وسیله باطری کار می کند به راه ادامه بدهد و سرعت آن زیر آب خیلی کمتر از سرعت زیردریائی روی آب است.

به این دلایل وقتی دولت آلمان مجاز شد که زیردریائی بسازد عده ای از اشخاص مطلع می گفتند که ساختن زیردریائی فایده ندارد چون در صورت بروز جنگ نخواهد توانست که کاری از پیش ببرد و بهتر این است که دولت آلمان به کلی از ساختن زیردریائی منصرف شود.

ولی دریاسالار (ریدر) فرمانده کل نیروی دریائی و چند تن از افسران نیروی دریائی که در گذشته، در زیردریائی کار می کردند عقیده ای دیگر داشتند و خود من هم معتقد بودم که اگر از زیردریائی به خوبی استفاده شود برای یک دولت که نیروی دریائی قوی ندارد و می خواهد به خصم لطمات بزرگ بزند خیلی مفید است.

در دوره ای که دولت آلمان اجازه ساختمان زیردریائی را نداشت در نیروی دریائی آلمان مدرسه ای بود به نام (مدرسه تعلیمات مبارزه با زیردریائی).

زیرا دول فاتح جنگ اول جهانی نمی گذاشتند که آلمان زیردریائی بسازد ولی نمی توانستند که در این مدرسه را ببندند زیرا ملوانان نیروی دریائی آلمان که زیردریائی نداشتند ناگزیر می باید که طرز مبارزه با زیردریائی را فرا بگیرند که وقتی از طرف تحت البحری های دیگران به آنها حمله می شود بتوانند از خود دفاع کنند. در این مدرسه چون روش مبارزه با زیردریائی ها با افسران آموخته می شد طبیعی است که آنها اطلاعاتی هم در خصوص خود زیردریائی کسب می کردند.

وقتی من مأمور شدم که نیروی زیردریائی جدید آلمان را بوجود بیاورم همین مدرسه را مبدل به اولین مدرسه تربیت ملوان

زیردریائی کردم.

روزی که من شروع به کار کردم و خواستم که نیروی زیردریائی جدید آلمان را بوجود بیاورم کسی به من کمک نمی کرد و هیچ کس دستوری برای من صادر نمی نمود و برنامه ای مقابل من نمی گذاشت. دریا سالار (ریدر) فرمانده نیروی دریائی آلمان به من گفته بود که تو بعد از خدا صاحب اختیار مطلق نیروی زیردریائی آلمان هستی و هر طور که می توانی و می خواهی این نیرو را بوجود بیاور. اولین زیردریائی ما که از کارخانه بیرون آمد کوچک بود و بیش از دو یست و پنجاه تن ظرفیت نداشت و ما هیجده زیردریائی از این نوع ساختیم و با این هیجده زیردریائی کوچک نیروی زیردریائی آلمان تجدید حیات کرد.

تصور می کنم موفقیت هائی که بعد در دومین جنگ جهانی نصیب نیروی زیردریائی ما شد ناشی از همین بود که وقتی من شروع به کار کردم کسی بالای سرم نبود که اعمال نظر کند و نقشه های مرا برهم بزند و چوب لای چرخ من بگذارد و کارشکنی نماید.

لذا من توانستم که افسران و ملوانان نیروی زیردریائی جدید آلمان را آن طور که می خواستم تربیت کنم.

من آزموده بودم که در زیردریائی فقط تخصص کافی نیست و علاوه بر کارشناسی باید ذوق و شوق داشت و کسی که افسر یا ملوان زیردریائی می شود باید دریا و مخاطرات آن را دوست داشته باشد.

دیگر اینکه من افسر و ملوان زیردریائی را برای جنگ تربیت کردم نه برای سان و رژه و به همین جهت از اولین روزی که مبادرت به تربیت آنها نمودم کوشیدم تا طوری تعلم ببینند که حتی الامکان

مطابق مقتضیات جنگ باشد.

سوم این که از هیاهوی پرو پاگاند انگلستان راجع به (آسدیک) وحشت نکردم و به افسران و ملوانان زیردریائی سپردم که وقتی به طرف کشتی های بازرگانی اژدرها می کنند بیش از ششصد متر کشتی فاصله نگیرند تا اینکه مطمئن باشند که اژدر آنها به هدف اصابت خواهد کرد.

من به آنها گفتم که (آسدیک) وقتی از یک کشتی جنگی یا بازرگانی بصدای زیردریائی گوش بدهد نخواهد توانست که صدای زیردریائی را بشنود زیرا حرکت ملخ و صدای ماشین های خود کشتی مانع از این است که (آسدیک) بتواند صدای زیردریائی را به خوبی استماع نماید.

حتی اگر امواج صدای (آسدیک) به طور دقیق به طرف زیردریائی فرستاده شود باز هنگامی یک کاروان از کشتیهای بازرگانی مشغول حرکت است به قدری در کاروان بر اثر گردش ملخ های کشتی صدا به وجود می آید که (آسدیک) گیج می شود و بعدها آزمایش جنگ نشان داد که نظریه من درست بود.

من به سلاح زیردریائی ایمان داشتم زیرا می دانستم که زیردریائی بهترین وسیله حمل اژدر یعنی حمل توپخانه ایست که پرتاب خمپاره های بزرگ آن احتیاج به توپ های سنگین ندارد.

دولت انگلستان برای این که بتواند یک خمپاره به وزن نیم تن را پرتاب کند مجبور بود که در کشتیهای بزرگ جنگی خود توپهایی کار بگذارد که وزن هر لوله توپ به پانصد تن بالغ می گردید ولی ما به وسیله یک زیردریائی کوچک دو یست و پنجاه تنی شانزده

خمپاره و هر کدام به وزن یک تن یعنی شانزده اژدر حمل می کردیم و آن ها را پرتاب می نمودیم بدون این که محتاج به توپ های پانصد تنی باشیم.

یک خمپاره توپ پانزده بندی انگلستان (توپ ۳۷۵ میلیمتری - مترجم) وقتی از دهانه توپی به وزن پانصد تن خارج می شد ممکن بود که به قسمت فوقانی یک کشتی آسیب برساند بدون این که آن را غرق کند زیرا خمپاره توپ به نقطه حیاتی کشتی اصابت نمی کرد.

ولی ما وقتی از یک زیردریائی ۲۵۰ توتی یک اژدر به طرف یک کشتی بازرگانی می فرستادیم اژدر در نقطه ای به کشتی بازرگانی اصابت می کرد و منفجر می گردید که نقطه حیاتی کشتی بود چون با در زیر آب به تنه کشتی می خورد، یا در سطح آب و در هر دو صورت از شکافی بزرگ که در ته کشتی بوجود می آمد، آب دریا، با تهاجم وارد کشتی می گردید و آن را به قعر دریا می فرستاد.

توپ پانزده بندی انگلستان بعد از شلیک پنج خمپاره ممکن بود که نتواند یک کشتی را غرق کند در صورتی که برای سوار کردن آن توپ، مجبور بودند که یک کشتی جنگی سی و پنج هزار تنی بسازند.

ولی زیردریائی دو بست و پنجاه تنی ما، با شانزده اژدر که حمل می کرد شانزده کشتی بازرگانی را، در صورت اصابت اژدر به هدف غرق می نمود یا طوری به آن کشتی آسیب می زد که مجبور می شدند آن را بدک بکشند و برای مرمت به کارخانه کشتی سازی ببرند و تا چند ماه دیگر نمی توانستند برای حمل کالاهای جنگی و بازرگانی از آن کشتی استفاده نمایند.

من که در جنگ بین المللی اول، وقتی به دریا می رفتم، پیوسته از ساحل بی خبر بودم می دانستم که زیردریائی های آینده می توانند که از دستگاه های مکمل بی سیم برای حفظ رابطه خود با مرکز ستاد زیردریائی ها در آلمان استفاده نمایند.

در جنگ اول جهانی وقتی یک زیردریائی به دریا می رفت فرمانده نیروی دریائی آن را به خدا می سپرد و تا چهار ماه دیگر که باید مراجعت کند از او اطلاع نداشت.

ولی من می دانستم که در آتیه یک زیردریائی می تواند در هر ساعت از روز و شب و در هر نقطه از دریا که هست بوسیله بی سیم با مرکز ستاد خود مربوط شود و گزارش بدهد و دستور دریافت کند.

در جنگ اول جهانی وقتی سوخت زیردریائی در دریا به جهتی تمام میشد آن زیردریائی محکوم به فنا بود ولی در دوره جدید هر زیردریائی می تواند بوسیله بی سیم درخواست کند که برای سوخت بفرستند.

من می دانستم که تکامل دستگاه های بی سیم برای عملیات دسته جمعی زیردریائی ها یک وسیله نافع در دسترس ما نهاده که در گذشته وجود نداشت و با استفاده از این وسیله ارتباط ما می توانیم تا بیست و سی زیردریائی را در یک شب و در یک منطقه وادار به پیکار کنیم.

من متوجه بودم که علاوه بر بی سیم هواپیما که در جنگ جهانی اول هنوز مرحله بدوی را می پیمود یک وسیله خیلی مؤثر برای دیده بانی زیردریائی است و در جنگ جهانی اول ما وقتی به دریا می رفتم اگر در بالای برج زیردریائی قرار می گرفتم اطراف خود را

فقط به قدر ملاحظاتی یک زورق می دیدیم و پشت افق از نظر پنهان بود.

ولی همکاری هواپیما و زیردریائی سبب می شد که زیردریائی دشم به وسیله بی سیم از وضع اطراف کسب اطلاع کند و بداند که در فاصله سیصد و چهارصد میلی او چه می گذرد.

من بعد از اینکه نیروی زیردریائی آلمان را بوجود آوردم با توجه به نکات فوق ملوانان و افسران زیردریائی را وادار به تمرین کردم و بیش از همه علاقه داشتم که کارکنان زیردریائی در محیطی شبیه به محیط میدان جنگ تمرین نمایند و تمرین آنها با استفاده از بی سیم و همکاری هواپیما باشد و در افسران و ملوانان زیردریائی حس ششم به وجود بیاید و با استفاده از این حس بتوانند هنگامیکه زیر آب هستند بفهمند که ناوهای خصم در کجاست و بتوانند در شب با استفاده از حرکت امواج و وزش باد و حرکت ابرها در آسمان خود را از نظر خصم پنهان کنند.

یک ناخدای ورزیده در موقع شب می تواند با استفاده از حرکت امواج طوری در دریا زیردریائی خود را پنهان کند که کشتیهای خصم از یکصد متری او عبور کنند بدون این که زیردریائی وی را ببینند همین ناخدا هنگامی که قطعات ابر در آسمان حرکت می کنند می تواند از سایه ابر در شب حتی روز برای پنهان کردن زیردریائی خود بهره مند شود و عمده این است که زیردریائی خود را طوری در سایه ابر قرار بدهد که خصم وقتی آن را می بیند تصور کند سایه های امواج دریا می باشد.

من افسران و ملوانان را وادار کردم که بتوانند وقتی از زیر آب

سر بدر می آورند و خود را ناگهان مواجه با کشتی جنگی خصم با هواپیمای او می بینند تصمیم فوری برای نجات زیردریائی بگیرند.

من از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶ روز و شب با افسران و ملوانان بودم و در هر تمرین بزرگ با آنها به دریا می رفتم برای این که می دانستم آنچه را خود آموخته ام باید به آنها بیاموزم.

یکی از چیزهایی که در آن موقع من در ذهن کارکنان زیردریائی جا دادم ایمان به عظمت آلمان و تأثیر سلاح زیردریائی بود و به آنها می فهماندم که زیردریائی اگر به خوبی در جنگ مورد استفاده قرار بگیرد یکی از بزرگترین عوامل پیروزی خواهد شد ملوانانی که تازه وارد زیردریائی شده بودند نمی توانستند در روزهای اول انضباط دقیق و تمرین سخت زیردریائی را تحمل کنند ولی بعد بر اثر ممارست عادت کردند و چون حس می نمودند که معلومات آنها افزایش یافته و ورزیده شده اند به شوق و ذوق آمدند.

من برای ایجاد حس همکاری در ملوانان و افسران خیلی کوشیدم زیرا می دانستم که اگر بین کسانی که در یک زیردریائی انجام وظیفه می نمایند صمیمیت و حس همکاری و تشریک مساعی بوجود نیاید، نخواهند توانست وظائف خود را به انجام برسانند.

چون، یک عده جوان، که ملوان و افسر زیردریائی هستند، می باید مدت چند ماه، یعنی در تمام طول مدت یک سفر جنگی، در یک فضای کوچک و تنگ کنار هم بسر ببرند و هیچ یک از آنها غیر از ناخدا، اطاق خصوصی ندارند و لذا نمی توانند زندگی خصوصی داشته باشند.

در این چند ماه، تمام صفات های اخلاقی و ناراحتی های

عصبی، بروز می کند، و اگر بین کارکنان زیردریائی توافق روحی و سخت اخلاقی وجود نداشته باشد نه فقط نمی توانند وظیفه خود را به انجام برسانند بلکه ممکن است درون زیردریائی فاجعه های بزرگ رو بدهد و یک اختلاف جزئی، سبب بدترین بی انضباطی ها شود.

علت این که ملوانان زیردریائی باید خیلی جوان باشند همین است که در آغاز جوانی، جوان ها، زود با هم انس می گیرند، و به نقاط ضعف روحیه یکدیگر آشنا می شوند، و آن عیوب، برای آنها بدون اهمیت بکله وسیله ای جهت شوخی و خندیدن است در صورتی که وقتی سن انسان، قدری زیاد می شود، و ذوق و مشرب و سلیقه وی تکوین و تثبیت می گردد شاید دیگر نمی تواند با ذوق و سلیقه دیگران کنار بیاید، و بعضی از مردم هیچ قادر نیستند که در زندگی عمومی شرکت کنند و باید زندگی خصوصی داشته باشند.

در صورتی که لازمه خدمت در یک زیردریائی نداشتن زندگی خصوصی و شرکت در زندگی عمومی است و بعد از این که ملوانان زیردریائی مدت یک سال تمرین کردند، من که با دقت وضع روحی آنها را مطالعه می نمودم متوجه شدم که طوری با هم انس گرفته اند که نمی توانند از یکدیگر جدا شوند.

رئیس دولت آلمان تا ماه مه ۱۹۳۸ میلادی فکر نمی کرد که ما با انگلستان بجنگیم. نقشه ما موسوم به نقشه زد (آخرین حرف الفبای لاتینی) برای ساختن کشتی های جنگی جهت پیکار با انگلستان

تا ماه مه سال ۱۹۳۸ میلادی دولت آلمان پیش بینی نمی کرد که با دولت انگلستان خواهد جنگید. و به همین جهت تا ماه مه آن سال راجع به جنگ با انگلستان دستوری برای نیروی دریائی صادر نشد.

در آخر ماه مه سال ۱۹۳۸ میلادی رئیس دولت آلمان (هیتلر) به فرمانده نیروی دریائی (رایدر) امر کرد که احتمال جنگ با دولت انگلستان را در نظر بگیرد و نقشه خود را برای جنگ نیروی دریائی با انگلستان به وی تسلیم کند.

(رایدر) کمیسونی برای مطالعه جنگ نیروی دریائی با انگلستان تشکیل داد و من هم در آن عضویت داشتم.

در این کمسیون ما راجع به ایجاد یک نیروی دریائی برای جنگ با انگلستان مذاکره کردیم و من متوجه شدم که اعضای کمسیون این طور استنباط کرده اند که من چون فرمانده نیروی

زیردریائی هستم قصد دارم که نیروی زیردریائی را مؤثرترین سلاح جنگی علیه انگلستان جلوه بدهم.

در صورتی که این طور نبود و من در آن کمیسیون گفتم که ما به وسیله زیردریائی می توانیم که بحریه بازرگانی انگلستان را از بین ببریم ولی نابود کردن بحریه جنگی او احتیاج به ایجاد نبرد ناو و رزم ناز و کشتی های حامل هواپیما دارد.

ولی این را هم گفتم که اگر ما بتوانیم بحریه بازرگانی انگلستان را از بین ببریم او را مفلوج خواهیم کرد و اثر نابودی بحریه بازرگانی در تمام شئون حیاتی انگلستان آشکار خواهد شد و تمام صنایع بریتانیا تعطیل خواهد گردید و حتی مردم در آنجا از گرسنگی خواهند مرد.

و یک نیروی زیردریائی قوی با همکاری نیروی هوائی می تواند که بحریه بازرگانی انگلستان را محو کند.

بعد از مذاکرات کمیسیون ما، برای جنگ احتمالی با انگلستان، نقشه ای جهت ساختمان سفاین جنگی تدوین شد که از این قرار بود:

تا سال ۱۹۴۸ میلادی (یعنی ده سال دیگی) دولت آلمان می باید سفاین جنگی ذیل را بسازد:

- ۱ - شش نبرد ناو هریک به ظرفیت پنجاه هزار تن.
- ۲ - هشت رزم ناو هریک به ظرفیت بیست هزار تن.
- ۳ - چهار کشتی حامل هواپیما هریک به ظرفیت بیست هزار تن.

۴ - عده ای زیاد رزم ناوهای سبک.

۵ - ۲۳۳ زیردریائی.

این نقشه که به نام نقشه زد یا آخرین حرف الفبای لاتینی خوانده شد در ماه ژانویه ۱۹۳۹ میلادی به تصویب رئیس دولت آلمان رسید و وی گفت که بکوشید که این نقشه را در ظرف شش سال اجراء کنید.

بدوا قرار بود که در نقشه مزبور دو طبقه از ناوها یکی نبرد ناوها و دیگری زیردریائی ها قبل از ناوهای دیگر ساخته شود. بعد ساختمان زیردریائیها را به تأخیر انداختند و گفتند که ساختمان نبرد ناوها باید مقدم باشد.

موقعی که کمیسیون دریائی مشغول مطالعه نقشه (زد) بود من نواقص نقشه مزبور را گوشزد کردم و گفتم:

اول - اجرای این نقشه ده سال طول می کشد (حتی بعد از اینکه هیتلر گفت در اجرای نقشه تسریع کنید باز اجرای آن شش سال طول می کشید).

در این مدت شش سال به مناسبت تیرگی محیط بین المللی ممکن است که جنگ شروع شود و نیروی دریائی آلمان وارد کارزار گردد.

ولی نیروی دریائی آلمان بدون دارا بودن وسائل جنگ وارد کارزار خواهد گردید.

بنابراین باید کاری کرد که اگر جنگ شروع شد، نیروی دریائی آلمان در قبال انگلستان ناتوان نباشد.

دوم - ساختن کشتیهای جنگی بزرگ کاری است که نمی توان پنهان کرد.

چون این کشتیها باید در کارگاه‌هایی ساخته شود که به طور حتم به نظر خصم احتمالی خواهد رسید.

وقتی انگلستان دید که ما مشغول ساختن سفاین بزرگ جنگی هستیم و تناسب ۳۵ درصد را (طبق پیمان انگلستان و آلمان) کنار گذاشتیم او هم درصدد ساختن سفاین جنگی بزرگ و متوسط و کوچک برمی آید.

و چون در آغاز سفاین جنگی بزرگ او خیلی بیش از ما بوده هر قدر که ما بکوشیم به او برسیم، نخواهیم رسید و وی پیوسته، بیش از ما سفاین جنگی بزرگ و متوسط خواهد داشت.

سوم - کشتی‌های جنگی بزرگ پنجاه هزار تنی یک زورق نیست که بتوان آن را پنهان کرد حتی پنهان کردن یک کشتی جنگی ده هزار تنی هم متعذر است و ما نخواهیم توانست که سفاین بزرگ نظامی خود را پنهان کنیم و ناچاریم که آنها را در بنادر آلمان جا بدهیم ولی تمام بنادر آلمان در عرصه هدف هواپیماهای بمباران انگلستان می‌باشند در صورتیکه بنادر شمال انگلستان در عرصه هدف هواپیماهای آلمان نیست.

در نتیجه انگلستان با نیروی هوایی خود کشتی‌های بزرگ ما را از بین خواهد برد یا دائم، آن‌ها را، معیوب خواهد کرد.

ولی ما نخواهیم توانست که سفاین جنگی انگلستان را بمباران کنیم زیرا هواپیماهای ما نمی‌توانند خود را به بنادر شمالی و شمال غربی انگلستان برسانند.

چهارم - در جنگ با انگلستان توجه به وضع جغرافیائی آن کمال لزوم را دارد.

انگلستان به مشرق کشور خود یعنی اروپا احتیاج ندارد. اما به مغرب کشور خویش یعنی اقیانوس اطلس محتاج است.

در صورت بروز جنگ انگلستان تمام مایحتاج خود را از آمریکا و مستعمرات بریتانیا دریافت خواهد کرد.

و تمام کشتی‌های انگلستان چه آنها که از آمریکا می‌آیند و چه آنها که از مستعمرات، راه انگلستان را پیش می‌گیرند از اقیانوس اطلس خواهند گذشت.

دریای مدیترانه که امروز شاهراه انگلستان است، مبدل به یک جاده متروک خواهد گردید.

زیرا ما و ایتالیاییها نخواهیم گذاشت که سفاین انگلیس یا کشتیهای دوستان بریتانیا از مدیترانه عبور کنند.

با توجه به این که اقیانوس اطلس واقع در مغرب انگلستان راه حیاتی بریتانیا می‌باشد ما در صورت بروز جنگ باید کاری کنیم که آن راه را بر وی انگلستان ببندیم.

و متأسفانه نقشه (زد) طوری تدوین شده که در صورت بروز جنگ ما نخواهیم توانست که با نیروی دریائی خود یعنی نبرد ناوها و رزم ناوها و سفاین حامل هواپیما جلوی کشتی‌های جنگی انگلستان را در اقیانوس اطلس بگیریم به دلیل این که کشتی‌های جنگی بزرگ و سفاین حامل هواپیما نداریم.

و فقط به وسیله زیردریائی است که ما نخواهیم توانست که در اقیانوس اطلس بحریه بازرگانی انگلستان را از بین ببریم ولو قادر نباشیم که سفاین بزرگ جنگی او را به قعر آب بفرستیم.

من در کمیسیونی که مأمور مطالعه در وضع جنگ احتمالی با انگلستان و تدوین نقشه (زد) بود گفتم:

آقایان نکاتی که من می خواهم بگویم من باب تعلیم نیست. بلکه برای تذکر این نکات را می گویم و یقین دارم که آقایان همه از این موضوع ها مستحضر هستند.

وضع جغرافیائی آلمان از نظر بحرپیمانی شبیه به کسی است که وقتی می خواهد از خانه خود بیرون برود، یا به خانه برگردد مجبور باشد که از وسط خانه همسایه عبور کند که در این صورت همسایه هر موقع که اراده کند خواهد توانست راه رفت و آمد او را ببندد.

ما برای این که بحرپیمائی کنیم ناچاریم از دریاها عبور نمائیم که تحت کنترل انگلستان است.

فقط یک رشته آب باریک و کم عرض در طول سواحل نروژ به مناسبت این که دور از انگلستان می باشد تا اندازه ای برای کشتی های جنگی و بازرگانی ما شبیه به دریای آزاد می باشد.

ولی به مناسبت پیشرفت هواپیمائی همین رشته آب باریک هم امروز برای سفاین بازرگانی و نظامی ما یک دریای آزاد نیست.

چون طیارات انگلستان می توانند که کشتی های ما را در این منطقه که مجاور نروژ است بمباران کنند.

علیهذا اگر ما یک نیروی دریائی بزرگ و متشکل از نبرد- ناوهای سنگین و رزم ناوهای قوی بوجود آوریم آنها برای خروج از بنادر و رفتن به میدان جنگ چاره ندارند جز این که از آبهای که تحت کنترل انگلستان است عبور کنند.

یعنی هر موقع که کشتی ها جنگی ما از بنادر خارج شوند که

به جنگ انگلستان بروند انگلستان مطلع خواهد شد و ما نخواهیم توانست که بریتانیا را در یک جنگ دریائی غافل گیر کنیم.

زیرا روز و شب بنادر و سواحل ما و مخرج هائی که کشتی های آلمان باید از آن بگذرند تا به مغرب اروپا برسند زیر نظر هواپیماهای انگلستان می باشد.

به محض این که یک دسته از سفاین جنگی ما از بنادر آلمان خارج شوند که به مغرب اروپا بروند تمام نیروی دریائی انگلستان در سراسر اروپای غربی آماده محو آنها خواهد شد.

من اطلاع دارم که می توان گاهی از تاریکی روزهای کوتاه و شب های بلند زمستان استفاده کرد و یک یک یا دو دو کشتی جنگی را به مغرب اروپا و اقیانوس آزاد فرستاد ولی این یکی دو کشتی جنگی قادر به جنگ با نیروی دریائی انگلستان نیستند و مجبورند که به بنادر آلمان برگردند یا محو شوند.

با توجه به این اصل که آقایان از آن اطلاع دادند وقتی ما شروع به اجرای نقشه (زد) جهت ساختمان سفاین جنگی بزرگ کردیم و هرگاه قبل از خاتمه اجرای نقشه جنگ شروع شود دو کار می توانیم بکنیم.

یا بهر نسبت که کشتی های جنگی بزرگ ما یکایک از کارخانه ها بیرون می آید آنها را به جنگ انگلستان بفرستیم یا این که صبر کنیم که تمام کشتی های بزرگ و متوسط از کارخانه ها بیرون بیایند و بعد مجموع سفاین جنگی را مأمور پیکار با انگلستان نمائیم. در صورت اول و اگر کشتی ها را یکایک به جنگ انگلستان بفرستیم همه غرق خواهند شد.

زیرا انگلستان نسبت به ما از حیث داشتن سفاین بزرگ جنگی به قدری قوی است که هر کشتی جنگی آلمانی را که به مغرب اروپا برود غرق خواهد کرد.

و اگر صبر کنیم که تمام کشتیها از کارخانه ها بیرون بیایند و بعد آنها را به جنگ انگلستان بفرستیم نتیجه این می شود که در سراسر جنگ، انگلستان به تمام دریاها مسلط خواهد بود و پیوسته به بنادر و سواحل ما حمله ور خواهد گردید.

این را هم بگویم که بین ما و انگلستان فقط به یک ترتیب ممکن است که جنگ دریائی خاتمه پیدا کند و آن این که ما نیروی دریائی انگلستان را مجبور نمائیم که در یک میدان کارزار از نزدیک با ما بجنگد و کشتیهای بزرگ و متوسط نظامی او را از بین ببریم.

در آن صورت نه فقط ما در جنگ دریائی فاتح خواهیم شد بلکه در جنگ سیاسی هم فتح خواهیم کرد.

چون اثر شکست بزرگ دریائی در زندگی انگلستان به قدری زیاد است که به کلی سیادت بریتانیا از بین می رود و مستعمراتش نصیب ما و دوستانمان می شود و برای انگلستان غیر از جزیره بریتانیا چیزی باقی نمی ماند.

حتی جزیره بریتانیا هم برای انگلستان باقی نخواهد ماند برای این که بعد از نابود کردن نیروی دریائی بریتانیا راه جزیره مزبور بر روی ما باز است و ما بریتانیا را مورد تهاجم قرار خواهیم داد و آنجا را اشغال خواهیم کرد و بریتانیا مستعمره آلمان خواهد شد.

ولی تا روزی که ما دارای یک نیروی دریائی بزرگ نشده ایم که بتوانیم انگلستان را مجبور کنیم که در یک کارزار

دریائی با ما پیکار کند و محو شود به عقیده من بهترین سلاح دریائی ما برای آسیب وارد آوردن به انگلستان زیردریائی است.

چون زیردریائی کوچک است ما می توانیم آن را در پناهگاه جا بدهیم بطوری که از خطر بمباران هوائی انگلستان مصون بماند ولی یک کشتی پنجاه هزار تنی را نمی توان در پناهگاه جا داد.

زیر دریائی نظر به این که زیر آب می رود می تواند از نظر دیده بان های خصم پنهان بماند و ما قادر هستیم صدها زیردریائی را از آلمان به اقیانوس اطلس بفرستیم و طوری عرصه را بر سفاین بازرگانی انگلستان تنگ کنیم که نه یک کشتی بازرگانی از خارج وارد انگلستان شود و نه یک سفینه تجاری از انگلستان به خارج برود.

ما می توانیم که در طول سواحل آلمان برای صدها زیردریائی پناهگاه بسازیم بطوریکه دیده بان های هوائی خصم زیردریای های ما را در ساحل آلمان نبینند و طیارات دشمن نتوانند آنها را بمباران کنند.

آقایان دریاسالار (فن شیر) افسر بزرگ نیروی دریائی آلمان در جنگ اول جهانی می گفت:

چون ناوهای روی آبی ما نسبت به نیروی دریائی انگلستان ضعیف هستند و ما نمی توانیم ناوهای روی آبی را به جنگ انگلستان بفرستیم فقط به یک ترتیب می توانیم، از آنها در این جنگ (یعنی جنگ جهانی اول) استفاده کنیم، و آن اینکه سفاین روی آبی ما مأمور باشند که راه رفت و آمد زیردریایهای آلمان را باز نگاهدارند یعنی کشتیهای جنگی انگلستان نتوانند دهانه بغازهای دریای

بالتیک را که راه رفت و آمد زیردریائیها می باشد مسدود نمایند.
این نظریه یک دریا سالار بزرگ است که تصور نمی کنم
کسی منکر ارزش جنگی و استراتژیکی او باشد.
به این دلایل من عقیده دارم که دولت آلمان برای ساختمان
عده ای زیاد زیردریائی و تربیت ملوانان آنها یک برنامه وسیع را به
موقع اجرا بگذارد تا این که در صورت بروز جنگ ما که نمی توانیم به
جنگ نیروی دریائی انگلستان برویم به وسیله زیردریائیها بحریه
بازرگانی بریتانیا را محو کنیم و روزی که از انگلستان کشتی به
خارج نرفت و از خارج کشتی وارد انگلستان نشد بریتانیا یا تسلیم
خواهد شد یا نابود می گردد.

جنگ شروع شد بدون این که ما زیردریائی کافی داشته باشیم

در همان کمیسیون گفتم آقایان شما به من زیردریائی بدهید
و وسیله تربیت ملوان زیردریائی را در دسترس من بگذارید و من به
شما قول می دهم بحریه بازرگانی انگلستان در صورت بروز جنگ
نابود خواهد گردید.
ولی طبق نقشه (زد) در آلمان فقط ۲۳۳ زیردریائی ساخته
می شد.

آنهم نه در یک مدت کوتاه بلکه در مدت ده سال که بعد
رئیس دولت آلمان این مدت را به شش سال تقلیل داد.
با ۲۳۳ زیردریائی ما نمی توانستیم که بحریه بازرگانی
انگلستان را از بین ببریم برای اینکه هر مبتدی می داند که از این عده
اگر همه آماده نباشند پیوسته، عده ای از زیردریائی ها در ساحل بسر
می برند زیرا لزوم تجدید سوخت و مهمات و تعمیر و رفع خستگی
ملوانان، ما را مجبور می نماید که همواره یک عده از ناوهای زیرآبی را

در ساحل نگاهداریم.

در تابستان سال ۱۹۳۹ من متوجه شدم که احتمال بروز جنگ زیادتر گردیده است.

روز ۲۶ آوریل سال ۱۹۳۹ میلادی دولت آلمان پیمان انگلستان و آلمان را که به موجب آن نیروی دریائی آلمان نباید بیش از ۳۵ درصد نیروی دریائی انگلستان باشد لغو کرد.

لغو این پیمان، نشان داد که مناسبات آلمان و انگلستان طوری تیره شده که بزودی اصلاح پذیر نیست و انگلستان فهمید که دولت آلمان برای تقویت نیروی دریائی خود یک نقشه وسیع طرح کرده و در صدد ساختمان نبرد ناوهای پنجاه هزار تونی است.

من در ماه ژوئن سال ۱۹۳۹ میلادی گزارشی برای دریاسالار (ریدر) فرمانده نیروی دریائی نوشتم و گفتم:

(آقای دریاسالار، من چون افسری مادون فرمانده کل نیروی دریائی هستم نمیتوانم راجع به مسائل مربوط به نیروی دریائی پیشوای آلمان را ملاقات کنم و توضیح بدهم ولی از شما خواهشمندم که ایشان را ملاقات کنید و بگوئید که افسران و ملوانان ابواب جمع من، از احتمال بروز جنگ بین آلمان و انگلستان، به مناسبت این که زیردریائی به قدر کافی نداریم نگران هستند و تردید ندارند که در صورت بروز جنگ بین بریتانیا و آلمان، زیردریائی، دارای نقشی مؤثر خواهد شد اما، با وضع کنونی یعنی کمی زیردریائی ها، و این که از کارخانه ها، به مقدار کافی زیردریائی خارج نمی شود، نیروی زیردریائی نخواهد توانست وظیفه خود را آن طور که مطلوب افسران و ملوانان من می باشد، انجام بدهد).

من با بی صبری منتظر جواب پیشوای آلمان بودم تا اینکه در روز ۲۲ ماه ژوئیه ۱۹۳۹ دریاسالار (ریدر) فرمانده کل نیروی دریائی در بندر (سوین موند) نزد من آمد.

قبل از اینکه نزد من بیاید دستور داده بود که افسران ارشد نیروی زیردریائی، در آن بندر، حاضر باشند و ما در ساعت مقرر، منتظر ورود او شدیم.

بعد از اینکه ریدر آمد گفت آقایان افسران نیروی زیردریائی، من تذکر شما را به اطلاع پیشوای آلمان رسانیدم و او به من گفت که از قوی وی به شما بگویم که بهیچوجه بین آلمان و انگلستان جنگ بروز نخواهد کرد زیرا اگر بین آلمان و انگلستان جنگ بروز کند، (آلمان محو خواهد گردید) و بنابراین افسران و ملوانان نیروی زیردریائی نباید نگرانی داشته باشند.^۱

معلوم است این کلام که از دهان پیشوای آلمان و رئیس بزرگ دولت، و مسئول اداره سیاست داخلی و خارجی مملکت خارج شد خیلی در افسران من اثر کرد و آنها یقین حاصل نمودند که بین انگلستان و آلمان جنگ در نخواهد گرفت.

ولی در ماه بعد، یعنی ماه اوت ۱۹۳۹ میلادی وضع سیاسی

۱ - این سند تاریخی که از طرف (دونیتز) در این خاطرات ذکر می شود دارای اهمیت است و ثابت می کند که هیتلر حتی در روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۹ میلادی یعنی یک ماه و یازده روز قبل از آغاز جنگ دوم جهانی خواهان جنگ با انگلستان نبوده و می گفته اگر آلمان با انگلستان بجنگد، محو خواهد شد بعدها هم به دفعات هیتلر گفت من نمی خواستم با انگلستان بجنگم بلکه انگلستان مقدم بر جنگ با آلمان شد و به ما اعلان جنگ داد - مترجم.

اروپا طوری وخیم شد که من بخشنامه‌ای به این مضمون برای افسران و ملوانان زیردریائی فرستادم:

(گرچه برطبق گفته پیشوای ما هرگز بین انگلستان و آلمان جنگ بوقوع نخواهد پیوست و همه امیدواریم که هرگز جنگ بوقوع نپیوندد ولی اگر جنگی در اروپا شروع شود من یقین دارم که انگلستان دوست ما نخواهد بود و بنابراین شما افسران و ملوانان نیروی زیردریائی باید خود را برای انجام وظائف، در یک جنگ احتمالی آماده کنید)

در پانزدهم اوت ۱۹۳۹ (میلادی) یک گزارش برای دریاسالار (ریدر) فرمانده نیروی دریائی آلمان فرستادم و از او درخواست کردم که گزارش مرا به اطلاع پیشوای آلمان برساند. در آن گزارش چنین گفتم:

(من با این که به گفته پیشوا اعتماد دارم و مایل نیستم که بین انگلستان و آلمان، جنگی بوقوع پیوندد، معه‌ذا، بهبود مناسبات انگلستان و آلمان را در آتیه‌ای نزدیک، خیلی بعید می‌دانم و رعایت فرم، ما را وامی‌دارد که برای آتیه، فکر تهیه اسلحه بکنیم و موثرترین سلاح در جنگ با انگلستان، که هم زود ساخته می‌شود و هم در خصم اثر می‌نماید زیردریائی است)

بعد در گزارش مزبور گفتم:

(برای اینکه بتوانیم خطوط دریائی انگلستان را قطع کنیم و او را در محاصره بحری قرار بدهیم حداقل محتاج سیصد زیردریائی اقیانوس پیما هستیم که بتوان همواره یکصد زیردریائی را در جبهه جنگ نگاه داشت)

(ساختمان سیصد زیردریائی اقیانوس پیما، خیلی دشوار نیست و مستلزم هزینه کمترشکن نمی‌باشد، و در عوض به ما وسیله می‌دهد که بتوانیم انگلستان را به زانو درآوریم)

(در صورتی که زیردریائی‌های مزبور ساخته نشود ما نخواهیم توانست که خطوط بحری انگلستان را قطع کنیم و بریتانیا را در محاصره قرار بدهیم و فقط قادر خواهیم بود که دستبردهائی به کشتی‌های بازرگانی انگلستان بزنیم ولی این دستبردها قدرت بحری انگلستان را از بین نخواهد برد)

وقتی من این گزارش را برای فرمانده نیروی دریائی آلمان فرستادم اوضاع طوری وخیم گردید که من مجبور شدم زیردریائی‌های خودمان را در حال بسیج نگاه دارم و به عنوان متمم، گزارشی دیگر، برای فرمانده نیروی دریائی آلمان فرستادم و گفتم:

۱- باید هرچه زودتر و در حدود امکان از هرگونه فعالیت تسلیحاتی کاست، و در عوض، زیردریائی ساخت.

۲- علاوه بر سیصد زیردریائی اقیانوس پیما و جنگی ما محتاج یک عده زیردریائی برای حمل سوخت و اژدر هستیم و باید در بنادر آلمان و متحدین ما، مؤسساتی برای مرمت زیردریائی‌ها بوجود آید که در آن زیردریائی‌ها را مرمت نمایند و آماده به خدمت کنند.

دریاسالار (بوهم) یکی از افسران بزرگ نیروی دریائی آلمان، وقتی گزارش مرا دید گفت، لزوم ساختمان زیردریائی به قدری محرز است که آلمان باید تمام کارهای تسلیحاتی خود را متوقف کند، و در عوض زیردریائی بسازد زیرا فقط همین سلاح است که در جنگ با انگلستان می‌تواند قوی‌ترین خصم آلمان را به زانو

درآورد.

ولی درحالی که من می‌کوشیدم که نیروی زیردریائی ما، هرچه زودتر مجهز به زیردریائی جدید و زیاد شود بعضی می‌گفتند شما چگونه می‌خواهید سیصد زیردریائی بسازید و آن را از نظر انگلستان پنهان کنید، و انگلستان بعد از این که فهمید که شما درصدد ساختن زیردریائی‌های جدید و بزرگ هستید بر وسائل مبارزه با زیردریائی خواهد افزود.

کسانی که این نظریه را داشتند از دستگاه آسدیک انگلستان (دستگاهی که زیردریائی را زیر آب کشف می‌کرد) می‌ترسیدند و فکر می‌کردند که سلاح زیردریائی ما درقبال آسدیک بی اثر خواهد بود.

همین اشخاص طرفدار اجرای نقشه (زد) برای ساختن نبرد ناوهای بزرگ بودند و فکر نمی‌کردند که اگر نتوان ساختمان زیردریائی را از نظر انگلستان پنهان کرد چگونه می‌توان ساختمان نبرد ناوهای پنجاه هزار تونی را از نظر وی پنهان نمود.

دسته‌ای می‌گفتند که اگر فوری مبادرت به ساختمان عده‌ای زیاد زیردریائی نمائیم دولت انگلستان متوجه خواهد شد که ما آنها را برای جنگ با او می‌سازیم، در صورتی که اگر نقشه (زد) را که مربوط به ساختمان انواع ناوها می‌باشد بتدریج اجراء کنیم، انگلستان نسبت به آلمان بدبین نخواهد شد.

آنها می‌گفتند هرگاه ما مبادرت به ساختمان زیردریائی‌های جدید، به مقدار زیاد کنیم، طوری انگلستان نسبت به ما بدبین خواهد شد که راه هرگونه مذاکره برای بهبود مناسبات آلمان و انگلستان

مسدود خواهد گردید در صورتی که اگر زیردریائی ساخته نشود، راه برای مذاکره و اصلاح مناسبات آلمان و انگلستان مفتوح می‌ماند.

ولی این نظریه‌ها یک سلسله تئوریا بود که به عقیده من، فایده واقعی نداشت و من می‌دانستم روزی که ما، پیمان آلمان و انگلستان را مربوط به تناسب ۳۵ درصد، لغو کردیم می‌باید بدانیم که زود یا دیر، بین آلمان و انگلستان جنگ درخواهد گرفت برای این که محال است که انگلستان بتواند تحمل کند که در اروپا، دولتی بیش از او یا به اندازه او، نیروی دریائی داشته باشد.

من می‌دانستم در همان روز که ما پیمان آلمان و انگلستان را لغو کردیم انگلستان خود را در معرض خطر مرگ دید و همان روز متوجه شد که جنگ بین انگلستان و آلمان، حتمی است و ما می‌باید برای جنگ با انگلستان زیردریائی بسازیم زیرا یک دولت چون آلمان که از نظر نیروی دریائی ضعیف، و از لحاظ جغرافیائی در محاصره دریائی انگلستان است فقط به وسیله سلاح زیردریائی می‌تواند که به انگلستان ضربات مرگ‌آور بزند و او را از پا درآورد یا وادار به تسلیم نماید.

بعضی می‌گفتند به فرض این که دولت آلمان بخواهد سیصد زیردریائی جدید بسازد کارخانه‌های کشتی‌سازی موجود قادر نیستند که تا سال ۱۹۴۳ میلادی این سیصد زیردریائی را تحویل بدهند زیرا ظرفیت ساختمان زیردریائی یا کشتی در هر کارخانه کشتی‌سازی محدود است.

این ایراد هم معتبر نبود زیرا اگر به قدر کافی پولاد به کارخانه‌های کشتی‌سازی می‌دادند آن کارخانه‌ها می‌توانستند که

سید زیردریائی بسازند.

دولت آلمان حتی تا سال ۱۹۴۳ میلادی (یعنی سال پنجم جنگ) هرگز بیش از پنج درصد از پولاد آلمان را در اختیار کارخانه های کشتی سازی (برای ساختمان کشتی و زیردریائی) نگذاشت.

زیردریائی یک ناو کوچک است و مثل کشتی های بزرگ احتیاج به کارگاه های وسیع کنار دریاها یا عمیق، ندارد و زیردریائی را می توان در دهانه رودخانه هم ساخت و بوجود آوردن کارگاه ساختمان زیردریائی در دهانه رودها یا در طول رودخانه ها آسان است.

درحالی که من سعی می کردم که دولت ما هرچه زودتر شروع به ساختمان زیردریائی کند ولی دولت اجرای درخواست مرا به تأخیر می انداخت. روز اول ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ میلادی بین آلمان و لهستان جنگ شروع شد زیرا هیتلر تصمیم گرفته بود که مسئله معروف (دالان دانتریک) را با اسلحه حل و فصل کند.

روز سوم ماه سپتامبر دول انگلستان و فرانسه که استقلال و تمامیت ارضی لهستان را تضمین کرده بودند به دولت ما اعلان جنگ دادند.

وقتی جنگ شروع شد من فقط چهل و شش زیردریائی داشتم.

از این چهل و شش زیردریائی که در آغاز جنگ در دسترس ما بود فقط بیست و یک فروند می توانستند در اقیانوس اطلس پیکار کنند.

بقیه زیردریائی های کوچک هر یک به ظرفیت ۲۵۰ تن بودند که نمی توانستند از حدود دریای شمال تجاوز نمایند. هرکس که الفبای جنگ زیردریائی را می داند اطلاع دارد که در آن واحد فقط یک سوم زیردریائی های موجود را می توان در دریا به کار انداخت.

و دوسوم زیردریائی ها باید استراحت نمایند یا مورد مرمت قرار بگیرند.

لذا از بیست و یک فروند زیردریائی اقیانوس پیما که می توانستند در اقیانوس اطلس کشتی های بازرگانی انگلستان را غرق کنند، فقط هفت فروند در آن واحد قادر به انجام وظیفه جنگی در اقیانوس مزبور بودند.

ولی وقتی جنگ شروع می شود زیردریائی دچار تلفات می گردد و من می دانستم که ما نخواهیم توانست که بزودی جای تلفات را پر کنیم.

بطوری که یک موقع ما در سراسر اقیانوس اطلس برای مبارزه با انگلستان بیش از دویز زیردریائی نداشتیم.

ما اگر در سنوات قبل از جنگ به همان اندازه که در پیمان انگلستان و آلمان ذکر شده بود زیردریائی می ساختیم بعد از شروع جنگ می توانستیم شانزده زیردریائی اقیانوس پیما بیش از آنچه داشتیم داشته باشیم.

ولی در سنوات قبل از جنگ ما حتی به اندازه ای که طبق پیمان انگلستان و آلمان مجاز به ساختن آن بودیم زیردریائی

نساخته

من هنوز حیرانم که چگونه هیتلر که چهل روز قبل از آغاز جنگ دوم جهانی بوسیله (ریدر) فرمانده کل نیروی دریائی به ما گفت که هرگاه آلمان با انگلستان بجهنگد محو خواهد شد، جرئت کرد که چهل روز بعد با آغاز جنگ در لهستان، انگلستان را وادارد که به آلمان اعلان جنگ بدهد.

آیا هیتلر این قدر از بدیهیات سیاسی بی اطلاع بود که نمی دانست انگلستان که در سال ۱۹۱۴ میلادی نتوانست وجود آلمان امپراطوری را تحمل کند و کمر برای محو آن بست محال است که وجود امپراطوری عظیم آلمان را در سال ۱۹۳۹ میلادی که شامل آفریش و چکسلواکی و لهستان می گردد تحمل نماید و بطور حتم در صدد محو آن برمی آید تا اینکه خود او نابود نشود.

آیا هیتلر نمی دانست که اگر انگلستان را با آلمان دشمن کند محال است که آلمان بدون یک نیروی دریائی قوی بتواند انگلستان را از پا درآورد؟

من یقین دارم که (ریدر) فرمانده کل نیروی دریائی آلمان تمام این مسائل بدیهی را به هیتلر گفت ولی چون هیتلر رئیس دولت آلمان و فرمانده کل قوای مسلح بود و (ریدر) نسبت به وی مادون بشمار می آمد بعد از این که هیتلر به اظهاراتش ترتیب اثر نداد (ریدر) نمی توانست جلوی آغاز جنگ را بگیرد.

من عقیده دارم که هیتلر می توانست که آغاز جنگ را به تأخیر بیندازد ولو به قدر دو سال باشد و در این دو سال یک نیروی دریائی وزیردریائی قوی بوجود بیاورد و بعد مبادرت به جنگ کند.

بعضی گفته اند که اگر هیتلر آغاز جنگ را به تأخیر

می انداخت روسیه و فرانسه و انگلستان مسلح می شدند و آن وقت آنها به آلمان حمله می کردند.

این گفته قابل تردید است زیرا انگلستان ناوفتی جنگ شروع نشد خود را مسلح نکرد.

فرانسه و روسیه هم جز قوای تحت السلاح نیروی دیگر نداشتند و اگر می دیدند که آلمان قصد جنگ ندارد در صدد تقویت نیروی خود بر نمی آمدند.

فرضی که می توان کرد این است که پیشوای آلمان در میانه انگلستان با اشتیاء کرد و نیروی دریائی بریتانیا را تاجیز شمرد یا فکر نمود که انگلستان برای لهستان با آلمان نخواهد جنگید.

بعد از این که جنگ شروع شد در سالار (ریدر) فرمانده نیروی دریائی از هیتلر درخواست کرد که ساختمان زیردریائی را مقدم بر ساختمان اسلحه دیگر بداند و پیشوای آلمان این درخواست را پذیرفت.

من چون می دانستم که موقع جنگ ساختمان زیردریائی دارای جنبه حیاتی است می خواستم که وظیفه فرماندهی عملیات جنگی را به دیگری واگذار نمایم تا اینکه تمام اوقات خود را صرف ساختمان زیردریائی کنم ولی (ریدر) نپذیرفت.

وقتی جنگ خاتمه یافت و من دستگیر شدم مرا مثل دیگران در دادگاه بین المللی (نورانبیرگ) محاکمه کردند و دادگاه تصدیق نمود که از لحاظ مبادرت به آغاز جنگ گناه نداشته‌ام.

چون اقدامات و گزارش های من ثابت می کرد که من نیروی دریائی آلمان را ضعیف می دانستم و عقیده داشتم که آلمان نباید با آن نیروی ضعیف وارد جنگ شود.

دادگاه بین المللی (نورانبیرگ) مرا از این جهت گناهکار دانست که من (با وجود ضعف نیروی زیردریائی آلمان آن نیرو را قبل از جنگ تا آنجا که امکان داشت برای جنگ، خوب تربیت و آماده کردم).

برای اولین بار در دنیا یک سرباز برای این محکوم شد که در دوره صلح نیروئی را که به او سپرده بودند خوب برای جنگ تربیت کرده است.

در صورتی که وظیفه اصلی هر سرباز این است که در دوره صلح نیروی ابواب جمع خود را برای جنگ خوب تربیت کند و اگر نکند مرتکب گناه شده است.

• • •

روز سوم ماه سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی دولت انگلستان به دولت آلمان اعلان جنگ کرد.

در ساعت سیزده و سی دقیقه بعد از ظهر آن روز فرمانده کل نیروی دریائی خطاب به نیروی دریائی آلمان امر کرد (عملیات خصمانه را علیه انگلستان شروع کنید). همان روز در نزدیکی بندر (ویلهلمس هافن) یک کنفرانس متشکل از افسران ارشد نیروی دریائی متعقد

ریدر گفت حضور شما در رأس عملیات جنگی ضروری است و بعد معلوم شد که او درست می فهمید زیرا من چون نیروی جدید زیردریائی آلمان را بوجود آورده بودم هر افسر زیردریائی و در بعضی از ناوها هر ملوان را می شناختم و از ارزش هریک مستحضر بودم و می دانستم که هر کس برای چه کاری ساخته شده، و من نسبت به آنها اعتماد داشتم و آنها نسبت به من.

در جنگ موضوع اعتماد متقابل افسران و ملوانان که ناشی از شناسائی ارزش صنفی و جنگی آنها می باشد خیلی اهمیت دارد.

اگر یک افسر جدید فرماندهی نیروی زیردریائی را برعهده می گرفت مدتی طول می کشید تا افسران را بشناسد و در این مدت عملیات جنگی آن طور که باید صورت نمی گرفت.

لذا من همانجا که بودم باقی ماندم و ساختمان زیردریائی های جدید را فرماندهی کل نیروی دریائی برعهده گرفتم.

گردید و من هم در آن حاضر شدم. ما می دانستیم که جنگ بانبروی دریائی انگلستان کاری است دشوار و طولانی.

ما اطلاع داشتیم که دولت انگلستان از منابع تمام نشدنی امپراطوری انگلستان و دوستان خود استفاده می کند و گرچه در آغاز جنگ چون هنوز ماشین جنگی انگلستان برآه نیفتاده از دولت بریتانیا کاری ساخته نیست لیکن وقتی ماشین جنگی او برآه افتاد یک قدرت بزرگ خواهد شد.

حتی در همان آغاز جنگ که هنوز ماشین جنگی انگلستان برآه نیفتاده بود ما قدرت مبارزه بانبروی دریائی بریتانیا را نداشتیم. روز بعد که چهارم سپتامبر بود نیروی هوائی بریتانیا بندر (ویلهمس هافن) را که لنگرگاه کشتی های جنگی آلمان بود بمباران کرد. هنگام بمباران من و عده ای از افسران مشغول دیدن منظره حمله هواپیماهای انگلیسی بودیم. خلبان های انگلیسی با جرئت و فداکاری حمله می کردند ولی نتوانستند بر ناوهای ما آسیب وارد آورند و افسران ما از تأثیر دفاع ضد هواپیمائی ما ابراز خرسندی می نمودند.

وقتی بمباران تمام شد من خطاب به افسران مزبور گفتم آقایان این جنگ را کوچک و بی اهمیت ندانید زیرا جنگی است خطرناک و طولانی، و من تصور می کنم که هفت سال طول خواهد کشید و بعد از این مدت، اگر ما بتوانیم با یک صلح آبرومندانه از جنگ رهائی یابیم، باید خوشوقت باشیم.

عده ای از این افسران گرچه دیگر لباس سربازی دربرندارد ولی امروز هستند و گفته آن روز مرا به خاطر دارند و

بعضی به من می گویند که آن گفته را فراموش نخواهند کرد. ولی یک سرباز وقتی می بیند که وطن او بادبگری می جنگد آیا می تواند به استناد اینکه جنگ در وضعی نامساعد شروع شده دست روی دست بگذارد و از کوشش برای بدست آوردن پیروزی یا یک صلح شرافتمندانه خودداری کند.

وظیفه سربازی من حکم می کرد که من بعد از شروع جنگ بکوشم تا اینکه آلمان فاتح گردد.

در اساسنامه دادگاه (نورنبرگ) که موسوم به دادگاه بین المللی شد و همان دادگاه است که عده ای از آلمانیها و ترجمه مرا بعد از خاتمه جنگ محاکمه کرد نوشته شده وقتی یک سرباز در یک جنگ تهاجمی شرکت می کند درخور مجازات است.

این قانون قبل از دادگاه بین المللی (نورنبرگ) وجود نداشت و طبق اصل مسلم حقوقی، وقتی قانونی برای مجازات عملی وجود نداشت، نمی توان عمل مزبور را جرم و درخور مجازات دانست.

ولی کسانی که اساسنامه دادگاه بین المللی (نورنبرگ) را تدوین کردند این طور گفتند که گرچه این قانون وجود ندارد لیکن باید آن را بوجود آورد و چون لزوم تدوین این قانون محرز است، بهتر آنکه فوری تدوین شود و شامل سربازان آلمان که در جنگ جهانی دوم شرکت نمودند گردد تا اینکه مایه عبرت شود و کسانی که مبادرت به تهاجم می نمایند در آینده به مجازات برسند.

ولی چگونه می توان یک سرباز را متهم کرد که در جنگ تهاجمی شرکت کرده است؟

و آیا بعد از اینکه سربازی را متهم به این جرم کردند نباید به

او وسیله داد که از خود دفاع نماید؟

آیا نباید به او وسیله و فرصت داد که به اسناد دولت متبوع خود مراجعه نماید و از دول دیگر بخواهد که اسناد خود را در دسترس وی بگذارند تا معلوم شود کدام دولت مبادرت به تجاوز کرده است؟

از این گذشته وقتی در حقوق بین المللی این اصل بوجود آمد که یک سرباز اگر در یک جنگ تهاجمی شرکت کند مجرم است، قبل از شروع جنگ باید به هر سرباز اختیار داد که اسناد سیاسی و نظامی دولت متبوع خود را مورد مطالعه قرار بدهد و بداند آیا جنگی که دولت او در نظر دارد شروع نماید یک جنگ تدافعی یا تهاجمی است.

بر همین قیاس هر دفعه که دولتی مبادرت به ساختمان یک هواپیما و یک تانک و یک کشتی جنگی یا زیردریائی می کند هر سرباز باید اختیار و اجازه داشته باشد که در اسناد دولت متبوع خود مطالعه کند تا بداند که آیا اسلحه مزبور را برای دفاع فراهم می کند یا برای تهاجم، تا اگر دولت وی قصد تهاجم دارد سرباز، از شرکت در جنگ خودداری نماید.

آیا قبل از اینکه قشون امریکا در جنگ کره شرکت نماید به افسران و سربازان امریکائی اجازه دادند که اسناد سیاسی و نظامی امریکا را مورد مطالعه قرار بدهند و بدانند که ارتش امریکا در کره مبادرت به تهاجم می کند یا دفاع.

و اگر بعد از مطالعه اسناد (هرگاه اجازه داده می شد) افسر و سرباز امریکائی می گفتند که در جنگ کره، شرکت نمی کنیم زیرا آن را یک جنگ تهاجمی می دانم آیا از آنها می پذیرفتند؟

اگر دول فاتح هنگام تدوین اساسنامه دیوان بین المللی (نورانبرگ) می نوشتند که آن اساسنامه فقط برای محاکمه آلمانیها که در جنگ شکست خورده اند بوجود می آید و بعد از خاتمه دادگاه این اساسنامه ملغی است کسی به آنها ایراد نمی گرفت گویا اینکه در آن موقع هم زور می گفتند.

ولی آنها اساسنامه ای بوجود آوردند که بنابر گفته خودشان می باید مآخذ و مستند محاکمه سربازانی که در جنگهای تهاجمی آینده شرکت می کنند بشود ولی این اساسنامه و قانون نه در مورد کره اجراء شد و نه در مورد جنگ مصر.

و حال آنکه اگر جنگ کره را یک تدافعی بدانند و بگویند که بدو کمونیست ها در آنجا مبادرت به تهاجم کردند تصور می کنیم در مورد جنگ مصر از لحاظ اینکه تهاجم صورت گرفته تردیدی وجود نداشته باشد.

چون قشون مصر از مرز کشور خود خارج نشد و مبادرت به تجاوز و تهاجم نکرد مع هذا دول انگلستان و فرانسه بر سر قضیه کانال سوئز که از طرف دولت مصر ملی شده بود قشون خود را وارد مصر کردند و آنجا را مورد تهاجم قرار دادند.

ولی هیچ دادگاه بین المللی افسران و سربازان انگلیسی و فرانسوی را برای این تجاوز محاکمه نکرد و قبل از جنگ به هیچ افسر و سرباز اجازه ندادند که بتواند بفهمد که آیا جنگ مزبور تهاجمی است یا تدافعی و آیا یک سرباز انگلیسی که حاضر نشد در تهاجم مزبور شرکت کند در دادگاه دوره جنگ محاکمه و محکوم گردید.

در هر کشور قوانینی وجود دارد که یک سرباز را مکلف می نماید که هر موقع دولت او امر می کند وارد جنگ شود.

در هیچ کشور قانونی نیست که به سرباز اجازه بدهد که از دولت خود توضیح بخواهد و بپرسد که آیا جنگ او تهاجمی است یا تدافعی؟

در هر کشور قوانینی هست که سرباز را بخصوص در موقع جنگ به جرم تخلف از اجرای امر دولت برای شرکت در کارزار تنبیه می کند.

در اساسنامه دادگاه بین المللی (نورنبرگ) نوشته اند یک سرباز که در یک جنگ تهاجمی شرکت نماید مجرم است و مستوجب مجازات.

ولی نوشته اند که منظور آنها از (سرباز) کیست؟

آیا یک سرباز عادی که در قشون و نیروی دریائی و نیروی هوائی درجه ای ندارد نیز مجرم می باشد؟

اگر این طور است چرا میلیونها سرباز آلمانی را که در جنگ جهانی دوه شرکت کردند محاکمه ننمودند؟

اگر مقصود از (سرباز) کسانی هستند که در ارتش و نیروی دریائی و نیروی هوائی فرماندهی دارند منظور واضع قانون کدام فرمانده است؟

آیا ستوانی که طبق قوانین موجود در تمام کشورها و ارتش های جهان باید از فرمانده واحد نظامی خود اطاعت نماید مجرم است یا فرمانده واحد نظامی او که سروان یا سرگرد می باشد؟ و چون در هر نیروی مسلح افسران مادون مکلف به اطاعت از

افسران مافوق هستند در هیچ مرحله از مراحل درجات نظامی نمی توان یک افسر را مسئول حمله تهاجمی دانست زیرا هر افسر مادون مجبور است که از فرمانده واحد نظامی خود اطاعت نماید.

من در آغاز جنگ، فرمانده مستقل نبودم و تحت امر فرمانده نیروی دریائی آلمان خدمت می کردم و فرمانده نیروی دریائی هم استقلال نداشت زیرا تحت او امر ستاد جنگ آلمان خدمت می کرد و ستاد جنگ هم مجرم بشمار نمی آمد زیرا هنگامی که وظائف خود را انجام می داد در جهان قانونی وجود نداشت که یک دولت یا ارتش مهاجم را مجازات کند مضاف بر اینکه در آن موقع تعریفی قابل قبول و قانونی برای مهاجم و متجاوز نکرده بودند.

یکی از اتهاماتی که در دادگاه نورنبرگ بر من وارد آوردند این بود که من در جنگ دوم جهانی رعایت مقررات قرارداد مربوط به بکار بردن زیردریائی در دوره جنگ را نکرده ام.

سطوری که در این جا می نویسم برای دفاع از خویش، در این جا، اثری در وضع من ندارد.

ولی از این جهت این سطور را می نویسم که یک قسمت از تاریخ جنگ روشن شود و در آینده اگر بخواهند یک اساسنامه بین المللی وضع کنند با اطلاع و بصیرت بیشتر وضع نمایند.

طبق قرارداد مربوط به بکار بردن زیردریائی در دوره جنگ ما حق نداشتیم که بوسیله زیردریائی یک کشتی بازرگانی را غرق کنیم مگر این که بدو به فکر حفظ جان جاشوان آن باشیم.

ولی کشتی بازرگانی هم طبق همان قرارداد می باید شرائطی داشته باشد از این قرار:

۱- اگر کشتی بازرگانی با حمایت نیروی مسلح حرکت کند با او مثل کشتی جنگی رفتار می شود یعنی بدون اخطار، و اقدامی برای حفظ جان سرنشینان، غرق خواهد شد.

۲- وقتی زیردریائی به یک کشتی بازرگانی فرمان ایست می دهد باید اطاعت نماید و مبادرت به هیچ اقدام نظامی نکند و نیز باید موافقت نماید که زیردریائی، داخل کشتی را مورد تفتیش قرار بدهد.

۳- کشتی های حامل سرباز یا اسلحه ولو مسلح نباشند و با حمایت نیروی مسلح حرکت نکنند، مانند کشتی های جنگی هستند (یعنی بدون اخطار قبلی غرق خواهند شد)

ولی وقتی جنگ شروع شد کشتی های بازرگانی انگلستان که به تنهایی حرکت می کردند زیرا هنوز سیستم ایجاد کاروان دریائی شروع نشده بود این شرائط را رعایت نمی نمودند.

بعد از شروع جنگ دولت انگلستان ناوهای حامل هواپیمای خود را در اقیانوس مستقر کرد و این ناوها بوسیله هواپیماهای خود که همه نظامی و مسلح بودند از کشتی های بازرگانی انگلستان حمایت می کردند بطوری که آن کشتی ها با حمایت نیروی مسلح دریاها را می پیمودند.

به محض اینکه یک کشتی بازرگانی حس می کرد که یک زیردریائی در نزدیکی اوست بوسیله بی سیم هواپیماها را مطلع می نمود و هواپیماها می آمدند و کشتی های اژدرافکن از اطراف خود را به آنجا می رسانیدند و اگر می توانستند زیردریائی را غرق می کردند و در غیر این صورت زیردریائی مجبور می شد که زیر آب

برود و از ادامه حمله صرف نظر کند.

سفاین بازرگانی حق نداشتند که مبادرت به عملیات جنگی نمایند ولی آن ها همینکه اخطار زیردریائی را دریافت می کردند بوسیله بی سیم موضع خود را به اطلاع نیروی دریائی و هوائی انگلستان می رسانیدند.

لذا کشتی های بازرگانی انگلستان طبق قرارداد مربوط به استفاده از زیردریائی رفتار نمی کردند تا اینکه ما هم طبق آن قرارداد عمل نمائیم.

اگر هواپیمای مسلح یک نیروی نظامی نیست پس چیست؟ و اگر استفاده از بی سیم برای نشان دادن موضع زیردریائی شرکت در اقدامات جنگی نمی باشد پس چه عنوان روی آن می توان نهاد.

در چهارم سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی کشتی حامل مسافرانگلیسی موسوم به (آتینا) در تاریکی شب بدون چراغ حرکت می کرد و به چپ و راست متمایل می شد.

(او-۳۹) زیردریائی ما به تصور اینکه کشتی مزبور رزم ناو است آن را غرق کرد زیرا یک کشتی بازرگانی در موقع جنگ باید چراغ داشته باشد و به چپ و راست منحرف نشود. دولت انگلستان این موضوع را مستسک قرار داد و در جهان

علیه بی رحمی آلمان پرو پاگاند کرد. بهمین جهت هیتلر امری صادر نمود که بعد از این زیردریائی ها به کشتی های حامل مسافر انگلیسی حمله ور نشوند مگر وقتی که با اسکورت نظامی حرکت نمایند. و بعد از این که فرانسه به دولت آلمان اعلان جنگ داد هیتلر

به زیردریائی‌ها امر کرد که بهیچوجه مزاحم کشتی‌های جنگی بازرگانی فرانسه نشوند مگر هنگامی که خود مورد حمله قرار بگیرند.

روز ششم سپتامبر ۱۹۳۹ من برای تأیید امر هیتلر، یک حکم دیگر برای ناخدای زیردریائی‌ها صادر کردم و گفتم:

(وضع آلمان نسبت به فرانسه هنوز روشن نشده است و پیشوای آلمان میل ندارد که از طرف ما مزاحمتی برای کشتی‌های فرانسوی خواه جنگی خواه بازرگانی، بوجود بیاورد بنابراین وقتی دانستید که یک کشتی بازرگانی فرانسوی است مزاحم او نشوید مگر وقتی که به شما حمله کند.

امری که برای زیردریائی‌های آلمان راجع به کشتی‌های فرانسوی صادر شد نشان می‌دهد که دولت آلمان نسبت به کشتی‌های فرانسوی یعنی نسبت به سفاین یک دولت که به آلمان اعلان جنگ داده بود بهتر از سفاین دول بی طرف رفتار می‌کرد.

چون زیردریائی‌ها وقتی سفاین بی طرف را می‌دیدند امر به توقف می‌دادند و کشتی را تفتیش می‌کردند و بارنامه آن را از نظر می‌گذراندند که مطمئن شوند برای خصم کالا حمل نمی‌کنند. ولی کشتی‌های جنگی و بازرگانی فرانسوی بدون این که مورد اخطار قرار بگیرند از دریاها می‌گذشتند.

این حکم و محدودیت‌های ناشی از قرارداد استفاده از زیردریائی در آغاز جنگ زیردریائی‌های ما را دچار زحمت کرد و مسئولیتی بزرگ بر دوش ناخدایان زیردریائی قرار گرفت.

چون ناخدای زیردریائی برای این که کشتی را بشناسد مجبور بود که هنگام روز دور بین عمودی ناو خود را از فاصله نزدیک

از آب خارج کند که اشتباه ننماید و در واقع شب اجبار داشت که خویش را به فاصله صد متری و شاید کمتر برساند تا یک کشتی فرانسوی را بجای یک کشتی بیطرف فرمان ایست ندهد. منظور پیشوای آلمان از این مدارا نسبت به کشتیهای جنگی و بازرگانی فرانسوی و سفاین حامل مسافر انگلیسی این بود که بعد از خاتمه جنگ لهستان جنگ در جبهه غربی اروپا توسعه پیدا نکند ولی بعد از این که دول فرانسه و انگلستان حاضر نشدند که پس از خاتمه جنگ لهستان با آلمان صلح نمایند دولت آلمان در آخر سپتامبر ۱۹۳۹ این تصمیمات مساعد را نسبت به دول مزبور لغو کرد و امر نمود که با آن‌ها خصمانه رفتار شود.

• • •

در آغاز جنگ زیردریائی‌ها ما علاوه بر غرق کشتیهای بازرگانی در صورت امکان، مقابل بنادر انگلستان هم مین می‌گذاشتند و مین‌ها سبب غرق کشتیها می‌شد یا به آن‌ها آسیب وارد می‌آورد.

در همین دوره ما توانستیم که کشتی حامل هواپیمای (رویال اوک) را در داخل بندر (اسکاپافلو) در انگلستان غرق کنیم و این کار به دست ناخدا (پرین) ناخدای زیردریائی (او-۴۷) انجام گرفت.

من (پرین) را می‌شناختم و از ارزش جنگی او مطلع بودم و قبل از این که وی را مأمور غرق کشتی‌های جنگی انگلستان در بندر (اسکاپافلو) کنم به او گفتم که شما چهل و هشت ساعت وقت می‌دهم که در خصوص مشکلات این کار مطالعه کنید و بسنجید که

آیا این کار بدست شما عملی هست یا نه؟

یکی از اشکالات بزرگ ورود یک زیردریائی به بندر (اسکاپافلو) و خروج از آن جا این بود که در موقع مراجعت زیردریائی که زیر آب سرعت هفت گره دریائی حرکت می کند مواجه با یک جریان زیردریائی می شد که ده گره سرعت داشت و می باید بر آن جریان غلبه نماید تا بتواند از لنگرگاه خارج شود.

انگلیسیها تمام دهانه های این بندر را بسته بودند و فقط یک دهانه برای عبور زیردریائی آزاد بود ولی حتی وسط این دهانه دو کشتی غرق کردند که زیردریائیها نتوانند از آن بگذرند مهذا ناخدا (پرین) ناخدای (او-۴۷) با زیردریائی خود وارد (اسکاپافلو) شد و با یک اژدر نبرد ناو (ریالز) را مجروح کرد و با دو اژدر دیگر کشتی حامل هواپیما (رویال اوک) را غرق نمود و زیردریائی خویش را به سلامت از آن بندر برگردانید.

در روز چهاردهم اکتبر ۱۹۳۹ میلادی خبر غرق (رویال اوک) را از منابع انگلیسی شنیدیم و روز هفدهم اکتبر (پرین) با زیردریائی خود وارد آلمان گردید و گزارش مفصل مأموریت خود را تسلیم نمود.

نیروی کوچک و زیردریائی ماتاروز ۲۱ ژانویه ۱۹۴۰ (میلادی - مترجم) ۷۰۱ هزار و ۹۸۵ تن از سفاین جنگی خصم را غرق کرد که از جمله کشتی (رویال اوک) به ظرفیت ۲۹/۱۵۰ تن و کشتی جنگی (کوراوس) به ظرفیت ۲۲/۴۵۰ تن بود و در ضمن نبرد ناوهای انگلیسی نلسون-ریالز-بلن-هیم-بلفاست آسیب دیدند. در همین مدت زیردریائی های ما بظرفیت ۲۵۰۰ تن غرق شد و

چهار صد ملوان و افسر زیردریائی از دست رفت که با مقایسه به تلفات زیردریائی و کشتیهای خصم معلوم می شد که سلاح زیردریائی مقرون به صرفه می باشد.

در روز سی ام آوریل سال ۱۹۴۵ میلادی هنگامی که من در (پلوتن) بودم از طرف (بورمان) دبیرکل حزب ملیون سوسیالیست (حزب نازی - مترجم) یک تلگراف رمزه این مضمون برای من که فرمانده نیروی دریائی بودم رسید.

(بر حسب اخباری که رادیوی دشمن منتشر کرده هیملر به وسیله سوئدیها با خصم مذاکره کرده که تسلیم شود پیشوا انتظار دارد که شما علیه او و سایر خائنین اقدامات مقتضی نمائید.) در آن موقع (هیملر) در (لوبک) بود ولی من چگونه می توانستم علیه مردی که هم رئیس (گروه حمله) و هم رئیس پلیس آلمان است اقدامی بکنم.

رئیس ستاد من (ستاد نیروی دریائی) وقتی از مضمون این تلگراف مطلع شد گفت شما در حال حاضر غیر از سگ خود مستحفظی ندارید و خوب است که ملوانان زیردریائی را به خشکی بیاورید و آنها را گارد محافظ خود کنید و من این اندرز را پذیرفتم. تنها کاری که من می توانستم در آن موقع، برای ترتیب اثر دادن به تلگراف رمز (بورمان) بکنم این بود که از (هیملر) درخواست ملاقات نمایم و او موافقت کرد که در اداره پلیس (لوبک) مرا ملاقات کند.

منظور من این بود که بدانم که قصد او چیست و آیا همانطور که (بورمان) در تلگراف خود می گوید می خواهد به خصم تسلیم شود

یا نه؟

وقتی من از (پلوتن) به (لوبک) رفتم تا این که (هیملر) را ملاقات کنم دیدم که تمام افسران گروه حمله که در شمال آلمان بودند نزد (هیملر) هستند و او به من گفت شایعات مربوط به این که وی قصد دارد به خصم تسلیم شود دارای صحت نیست و این شایعات از طرف کسانی منتشر می شود که می خواهند بین ما تفرقه بیندازند و در این روزهای آخر جنگ سبب هرج و مرج در این کشور شوند.

ولی بعد از این که حکومت آلمان تسلیم شد من فهمیدم که در آنروز (هیملر) به من دروغ گفت و او به راستی به وسیله سوندیها با خصم تماس گرفته می خواست به متفقین تسلیم شود.

در ساعت شش بعد از ظهر آن روز من از (لوبک) به (پلوتن) مراجعت کردم و در حالی که دریاسالار (کومتز) فرمانده نیروی دریائی ما، در دریای بالتیک، آمده بود تا گزارش کارهای خود را به من بدهند آجودان من یک پیام را که به وسیله رادیو با رمز از برلن رسیده بود به من داد و من چنین خواندم.

(آقای دریاسالار دونتیز) پیشوای ما، شما را به جای (گورینگ) برای جانشینی خود تعیین کرده است و مدرک کتبی این انتصاب برای شما فرستاده خواهد شد ولی از هم اکنون طبق رأی پیشوا، مجاز هستید که هر نوع اقدام را که مقضی می داند بعمل آورید - بورمان).

وصول این خبر، برای من به کلی غیر منتظره بود زیرا تا آن روز، کوچکترین قرینه ای وجود نداشت که نشان بدهد ممکن است من روزی جانشین هیتلر بشوم.

من از روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ (میلادی - مترجم) که با سبب به جان هیتلر سوء قصد کردند دیگر او را ندیدم مگر در کنفرانس های نظامی و او در هیچ موقع، حتی به اشاره، ابراز تمایل نکرده بود که روزی مرا جانشین خود نماید.

جانشین پیشوا به طوری که همه می دانستند (گورینگ) بود ولی چون وی در روزهای آخر جنگ مغضوب شد. (هیملر) رئیس گروه حمله خود را برای جانشینی پیشوا آماده می کرد.

پیام مزبور که مرا جانشین پیشوای آلمان می نمود در ساعت شش و بعد از ظهر روز سی ام آوریل ۱۹۴۵ به من رسید و بعد از دریافت آن پیام من که تا آن موقع فقط یک افسر نیروی دریائی بودم و در مسائل سیاسی مداخله مستقیم نداشتم تا چند لحه نمی دانستم که تکلیفم چیست؟

بعد از این که از حیرت بیرون آمدم با خود گفتم که هیتلر از این جهت مرا که یک افسر هستم برای جانشینی خود انتخاب کرده که به جنگ خاتمه بدهم.

ولی یک سال بعد وقتی در دادگاه بین المللی (نورنبرگ) مرا محاکمه می کردند ضمن مذاکرات آن دادگاه مطلع شدم که منظور هیتلر برعکس بوده و می خواسته که من کمافی السابق با دول متحد بجنگم.

وقتی از حیرت بیرون آمدم متوجه شدم که تکلیف من این است که وظیفه دشوار جانشینی هیتلر را بپذیرم. مدتی بود که من از عواقب آخرین روزهای جنگ در آلمان می ترسیدم و فکر می کردم که بر اثر از بین رفتن حکومت مرکزی هرج

و مرج در کشور حکمفرما خواهد شد.

ولی چون من جانشین پیشوا شده‌ام و ملحق تمایل او رئیس دولت هستم می‌توانم در آخرین روزهای جنگ جاوی هرج و مرج را بگیرم.

من می‌دانستم که در زندگی من هنگامی فرارسیده که در زندگی یک مرد جنگی بدترین روزهای عمر او می‌باشد. چون باید بلا شرط تسلیم شود.

من می‌فهمیدم که با تسلیم بلاشرط دولت آلمان من که رئیس دولت هستم ننگ جاوید را روی نام خود خواهم نهاد ولی قبول این ننگ را هم جزو وظیفه خود می‌دانستم.

سیاست من بعد از این که انجام وظیفه جدید را برخود واجب شمردم ساده بود و می‌دانستم که باید کاری بکنم که زن و مرد و کودک آلمانی نا تنجا که در حیز امکان می‌باشد کمتر کشته شوند.

من می‌دانستم که برای خاتمه دادن به کشتار مردم و بمباران شهرهای آلمان راهی غیر از تسلیم بلاشرط نیست مشروط بر این که آلمان طوری تسلیم شود که مرکزیت حکومت از بین نرفته باشد.

در غیر این صورت در هر منطقه ممکن است که عده‌ای از افسران و سربازان آلمان تصمیم به مقاومت بگیرند و بین خود سربازان جنگهای برادرکشی شروع شود، و خصم، بدون توجه به ائتلاف نفوس و ویرانی شهرها و قصابات همه چیز را درهم می‌ریخت و جلو می‌رفت.

من پیش‌بینی می‌کردم که بر اثر از بین رفتن حکومت مرکزی و نبودن سازمانی که جای آن را بگیرد نه فقط در آلمان هرج و مرج و

برادرکشی حکمفرما خواهد شد بلکه در کشورهایی که هنوز تحت اشغال ما بود (سه کشور فلاندر - دانمارک - لوت) مردم پیام می‌کردند و آن وقت سربازان آلمانی در آن کشورها نسبت به مردم برای جلوگیری از شورش عمومی خشونت می‌نمودند و این خشونت که عاقبت نداشت زیرا آلمان مجبور بود کشورهای مزبور را تخلیه کند مناسبات آینده آلمان و سه کشور فلاندر و دانمارک و لوت را تیره می‌نمود و هرگز بین آلمان و ملل مزبور آشتی حکمفرما نمی‌شد.

ولی قبل از این که من شروع به کار کنم می‌باید بدانم که تکلیف من نسبت به (هیملر) چیست؟ و آیا او که خود را جانشین پیشوا می‌داند حاضر است که از آزادی خود صرف نظر کند یا نه؟

اگر (هیملر) درصدد مقاومت برمی‌آمد تولید اشکال می‌کرد برای این که آن مرد در سراسر آلمان و کشورهای تحت اشغال ما نیروی نظامی (نیروی گروه حمله و پلیس) داشت و من نیروی نظامی نداشتم و می‌باید از ملوانانی که در سفاین جنگی بودند استفاده کنم و جمع‌آوری فوری آنها هم امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسید.

با این که من در آن موقع هنوز به وسعت و کثرت جنایات (هیملر) پی نبرده بودم می‌دانستم که همکاری من و او غیرممکن است زیرا وی مظهر یک نیروی سیاسی یعنی نیروی حزب ملیون سوسیالیست می‌باشد و این حزب از سال ۱۹۳۲ تا امروز تحولات زیاد در آلمان و اروپا به وجود آورده و هرگاه من که رئیس دولت هستم کابینه خود را با شرکت (هیملر) تشکیل بدهم نخواهم توانست که در قبال خصم وظیفه خود را نسبت به آلمان بانجام برسانم. این بود که برای این که تکلیف خود را با (هیملر) معین

نمایم اندکی بعد از دریافت تلگراف (بورمان) راجع به این که من جانشین پیشوا شده‌ام از آجودان خود خواستم که از (هیملر) بخواهد که فوری نزد من بیاید.

(هیملر) با آجودان من گفت نمیتوانم بیایم تا اینکه خود من به وسیله تلفون با او صحبت کردم و گفتم حضور شما در این جا برای یک امر بسیار مهم ضروری است.

نیمه شب روز سی‌ام آوریل هیملر وارد (پلوتن) و دفتر کار من شد و بدو آجودانم او را پذیرفت و آنگاه وارد اطاق من گردید.

من او را روی صندلی راحتی نشانیدم و خود پشت میز تحریر نشستم روی میز تحریر هفت تیری بود که ضامن آن را باز کردم که برای شلیک آماده باشد و با چند پرونده سلاح مزبور را پوشانیدم.

در همه عمر نخستین بار بود که هنگام ملاقات یک نفر من هفت تیر در دسترم می‌گذاشتم زیرا نمی‌دانستم وقتی آن مرد بداند که (هیتلر) مرا برای جانشینی خود انتخاب کرده، چه عکس‌العملی نشان خواهد داد.

آنگاه تلگراف (بورمان) را به دستش دادم و هنگامی که وی تلگراف را می‌خواند بدقت او را می‌نگریستم تا بدانم که خواندن خبر انتصاب من به سمت رئیس دولت آلمان چه اثری در او می‌کند. من متوجه شدم که وی بدو از خواندن خبر مزبور حیرت کرد و بعد رنگش پرید و معلوم بود که به کلی ناامید شده است.

آنگاه به من گفت موافقت کنید که من در دولت شما شخص دوم باشم.

به او گفتم من نمی‌توانم که از همکاری شما استفاده نمایم چون تشریک مساعی ما غیرممکن است.

در ساعت یک بعد از نصف شب بدون این که بین ما جنگ علنی شروع گردد (هیملر) رفت و من از این که وی با ریاست من موافقت کرد خوشوقت شدم.

گرچه فکر می‌کردم در روزهای دیگر ممکن است که (هیملر) با من مخالفت کند ولی می‌اندیشیدم که تا آن موقع جریان اوضاع مانع از این خواهد گردید که مخالفت او با من موثر واقع شود.

در همان شب به فیلدمارشال (کیتل) و ژنرال (زودل) افسران ارتش آلمان اطلاع دادم که به ملاقات من بیایند زیرا می‌خواستم که قبل از هر اقدام از وضع نظامی آلمان به خوبی مطلع شوم.

در ساعت هفت و چهل دقیقه روز اول ماه مه ۱۹۴۵ (میلادی - مترجم) یک تلگراف بی‌سیم دیگر از عمارت صدارت عظمای آلمان به امضای (بورمان) به من رسید و مضمون تلگراف از این قرار بود:

(آنچه نباید بشود شد و من هرچه زودتر نزد شما خواهم آمد ولی تا آمدن من بهتر این است که هیچ نوع اعلامیه صادر نکنید).

بعد از وصول این تلگرام من فهمیدم که هیتلر در شب اول ماه مه مرده ولی بعد مطلع شدم که در روز سی‌ام آوریل وقتی تلگراف مربوط به نصب من به سمت رئیس دولت آلمان در ساعت شش و ربع بعد از ظهر به من رسید، هیتلر مرده بود.

تا امروز هم نمی‌دانم برای چه مرگ هیتلر را از من پنهان کردند و در کاخ صدارت عظمای آلمان چه علل مادی یا معنوی

سبب گردید که مرگ هیتلر را از من پنهان نمایند.
من برخلاف (بورمان) که می گفت اعلامیه صادر نکنید عقیده داشتم که باید از طرف من که رئیس جدید دولت آلمان هستم اعلامیه ای صادر شود تا این که ملت و بویژه قوای مسلح آلمان بدانند که از که باید اطاعت کند.

در غیر این صورت مردم و قوای مسلح آلمان خبر مرگ هیتلر و نصب مرا از منابع دیگر می شنیدند و چون می دانستند که هیتلر مرده فکر می کردند که دیگر مکلف نیستند به سوگند وفاداری نسبت به پیشوای آلمان وفادار باشند.

در نتیجه انضباط ارتش و هم چنین انضباط ملت از بین می رفت و هرج و مرج در کشور حکمفرما می شد.
این بود که من مصمم شدم فوری برای ملت آلمان و قوای مسلح دو اعلامیه صادر کنم.

من با این که می دانستم که هیتلر مرده اطلاع نداشتم که وی خودکشی کرده است.

تصور خودکشی هیتلر را هم در آن موقع نمی کردم چون اطلاعاتی که من از روحیه وی داشتم نشان می داد که وی مردی نیست که مبادرت به انتحار نماید.^۱

من تصمیم گرفتم که در دو اعلامیه اولیه خود یکی خطاب به

۱ - این قسمت از خاطرات جانشین هیتلر هم درخور دقت است. وی می گوید که من هیتلر را مردی نمی دانستم که مبادرت به خودکشی نماید و نظریه (دوینی) مؤید مفروضات دیگر مربوط به این است که هیتلر خودکشی نکرد بلکه او را کشتند - مترجم.

ملت و دیگری خطاب به قوای مسلح آلمان اسمی از مرگ هیتلر نبرم بویژه آن که هنوز نمی دانستم وی چگونه مرده و به طور مبهم حدس می زدم که وی از پناهگاه عمارت صدارت عظمی در برلن خارج گردیده در جنگ پایتخت کشته شده است.

دیگر این که می اندیشیدم که انتشار خبر مرگ هیتلر باید با مضامینی باشد که روی آن مطالعه شود تا این که بعد برای من تولید پشیمانی ننماید. و در آن ساعت نه از چگونگی مرگ هیتلر اطلاع داشتم و نه فرصت این که راجع به لحن اعلامیه مربوط به انتشار خبر مرگ او مطالعه کنم.

بعضی از اشخاص که در پیرامون من بودند انتظار داشتند که من در یک اعلامیه خبر مرگ هیتلر را بمردم بدهم و هم اقدامات او را تقبیح نمایم لیکن من می دانستم که این کار زشت است چون اظهار عقیده در خصوص کارهایی که هیتلر کرده برعهده تاریخ می باشد نه من.

این را هم باید بگویم که من در آن موقع از اعمال مخالف انسانیت حزب ملیون سوسیالیست هیچ اطلاع نداشتم و بعد از خاتمه جنگ از این اعمال مطلع شدم.

از همه گذشته هیتلر مرده و مربوط به گذشته بود و من می باید بیشتر به آینده فکر می کردم و به ملت آلمان می گفتم که سیاست آینده من چیست؟

گفتم:

(پیشوای آلمان مرا برای جانشینی خود و فرماندهی کل قوای مسلح انتخاب کرده و عزم من این است که آن قدر به جنگ علیه کمونیست‌ها ادامه بدهم تا سربازانی که در جبهه مشرق داریم و صدها هزار خانواده آلمانی که در مشرق آلمان هستند از محو شدن و بردگی نجات پیدا کنند و هرگاه دول انگلستان و آمریکا مانع از این شوند که ما از خطر کمونیست‌ها آسوده شویم من ناچارم که با انگلستان و آمریکا نیز به جنگ ادامه بدهم) در شب اول ماه مه ۱۹۴۵ فیلد مارشال (کایتل) رئیس ستاد ارتش آلمان و ژنرال (زودل) رئیس ستاد خود (کایتل) به (پلوتن) نزد من آمدند و وضع جبهه را به اطلاع من رسانیدند.

وضع جبهه نشان می‌داد که ادامه جنگ از طرف آلمان در دو جبهه شرق و غرب جز ادامه خون‌ریزی نتیجه‌ای ندارد زیرا امحال است که آلمان بتواند حتی آنقدر پایداری کند که موفق به یک صلح آبرومند گردد.

زیرا طبق اطلاعاتی که آن دو نفر در دسترس من گذاشتند کارخانه‌های اسلحه‌سازی ما بر اثر بمباران خصم طوری ویران شده بود که نمی‌توانستیم دیگر اسلحه بسازیم و مهمات در انبارهای ذخیره نداشتیم و سوخت برای حرکت قوای موتوریزه زمینی و نیروی هوایی موجود نبود.

طرق ارتباطات دائم بمباران می‌شد بطوری که نمی‌توانستیم مقداری محدود سوخت و مهمات از یک جبهه به جبهه دیگر برسانیم. بعد از این که من گزارش آن دو را راجع بوضع نظامی در هر

آخرین روزهای جنگ و آخرین

تلاش من برای نجات دادن آلمانی‌های مناطق شرقی

این بود که روز اول ماه مه ۱۹۴۵ این اعلامیه را بوسیله رادیو پخش کردم:

(پیشوای آلمان مرا برای جانشینی خود انتخاب کرده و من با وقوف بر این که در این روزهای با اهمیت یک مسئولیت بزرگ را برعهده می‌گیرم این وظیفه را پذیرفتم و نخستین وظیفه خود را این می‌دانم که زن و مرد آلمانی را از خطر قشون کمونیسم که مشغول پیشرفت است نجات بدهم و به همین جهت جنگ ادامه خواهد یافت و تا روزی که دول انگلستان و آمریکا مانع از این می‌شوند که خود را از خطر کمونیسم حفظ کنیم مجبوریم که در قبال انگلستان و آمریکا نیز از خود دفاع نمائیم و دول انگلستان و آمریکا در این موقع به نفع ملل خود پیکار نمی‌کنند بلکه فقط وسیله توسعه کمونیسم در اروپا می‌شوند).

در همان روز که این اعلامیه را برای ملت آلمان صادر کردم یک اعلامیه دیگر خطاب به قوای مسلح آلمان صادر نمودم و در آن

یک از جبهه‌ها شنیدم متوجه شدم که از نظر استراتژیکی عقیده آنها با نظریه من یکی است و می‌گویند که ارتش‌های آلمان در جبهه مشرق مقابل کمونیست‌ها باید بتدریج عقب‌نشینی کنند تا اینکه در غرب مقابل انگلستان و آمریکا موضع بگیرند و هنگام تسلیم بلاشرط به انگلستان و آمریکا تسلیم شوند نه به بلشویکی‌ها.

عقب‌نشینی تدریجی قوای ما در جبهه مشرق اروپا از لحاظ دیگر هم لزوم داشت و آن این بود که ارتش‌های ما می‌باید با عقب‌نشینی تدریجی مقابل بلشویکی‌ها راه را برای مهاجرت سکنه ایالات مشرق آلمان بطرف مغرب باز بگذارند.

در غیر این صورت میلیون‌ها مرد و زن آلمانی که در ایالات شرقی سکونت داشتند برده کمونیست‌ها می‌شدند.

ضمن مذاکره با آن دو نفر گفتم با اینکه اکنون کشورهای هلاند و دانمارک و نروژ و قسمتی از سواحی فرانسه کنار خلیج (بیسکه) در اشغال دولت آلمان می‌باشد من میل ندارم که از این کشورها به عنوان گروگان هنگام تسلیم بلاشرط استفاده نمایم تا اینکه تسلیم ما دارای شروطی باشد.

زیرا خصم خوب میداند که آلمان قادر بمقاومت نیست و اطلاع دارد که خود او می‌تواند این کشورها را اشغال نماید ولذا موافقت نخواهد کرد که براساس این کشورها با ما مدارا نماید.

تنها نتیجه‌ای که ما از گرو گرفتن این کشورها می‌گیریم این است که در هلاند و دانمارک و نروژ مردم به تحریک خصم علیه ما خواهند شورید و سربازان ما مجبور می‌شوند به ضد مردم قوه قهریه بکار ببرند و این حادثه شاید برای همیشه مناسبات این ملل و ملت

آلمان را تیره خواهد نمود.

رو بهمرفته، گرو گرفتن این کشورها به امید این که بتوانیم خصم را نسبت بخود وادار به مماشات کنیم، کاری است دور از عقل و نتیجه‌ای غیر از خون‌ریزی و تولید عداوت آشتی‌ناپذیر بین ملل هلاند و دانمارک و نروژ و ملت آلمان نخواهد داشت.

ما برای این که بتوانیم ارتش‌های آلمان در مشرق اروپا و هم‌چنین سکنه ایالات شرقی آلمان را از خطر کمونیست‌ها نجات بدهیم احتیاج به هشت تا ده روز وقت داشتیم و من مصمم بودم که حتی القوه بکوشم که در این هشت یا ده روز، جنگ ادامه داشته باشد تا سربازان آلمان به موجب مقررات تسلیم بلاشرط، تسلیم کمونیست‌ها نشوند و سکنه ایالات مشرق آلمان بگریزند و خود را به مغرب کشور برسانند.

در روز اول ماه مه ۱۹۴۵ بعد از این که بر من مسلم شد که چاره‌ای غیر از تسلیم بلاشرط نیست من درصدد برآمدم کاری بکنم که سربازان ما در جبهه‌هایی که مقابل آمریکا و انگلستان هستند زودتر تسلیم شوند که در آن جبهه‌ها خون‌ریزی بی‌فایده ادامه نداشته باشد.

برای این منظور می‌باید که ما با مقامات نظامی آمریکا و انگلستان آنهم پنهانی مذاکره کنیم زیرا اصل این بود که قوای آلمان در همه‌جا، یک مرتبه تسلیم نشود.

من می‌دانستم که اگر علنی با مقامات نظامی آمریکا و انگلستان مذاکره نمائیم روسی‌ها نخواهند گذاشت که قوای آلمان، به آمریکا و انگلستان، زودتر تسلیم شود و آنقدر فشار وارد می‌آورند تا

این که نیروی مسلح آلمان در تمام جبهه ها من جمله در جبهه های مشرق اروپا یک مرتبه تسلیم گردد.

من برای آزمایش به فکر افتادم که بدو قوای آلمان در جبهه شمال کشور ما یعنی جبهه ای که سربازان آلمانی با انگلیسی ها می جنگیدند و فرمانده جبهه انگلیسی ها فیلد مارشال (مونتگمری) بود تسلیم شود.

برای این که زمینه تسلیم قوای آلمان در آن جبهه فراهم شود در یاسالار (فن فریدبورگ) را که یکی از افسران مجرب و عمیق ما بود انتخاب نمودم و به او گفتم که خود را برای انجام یک مأموریت محرمانه آماده کند.

در قوای مسلح آلمان هر افسر و سرباز نسبت به شخص هیتلر سوگند وفاداری یاد کرده او را بسمت پیشوای آلمان و فرمانده کل قوای مسلح شناخته بود.

بامرگ هیتلر چون سربازان و افسران سوگند وفاداری را نسبت به یک شخص ابراز کرده بودند نه یک مقام، سوگند آنها کان لم یکن می شد و هر سرباز و افسر آزاد می گردید که دست از جنگ بردارد و به خانه خود برود.

این بود که من در همان روز اول ماه مه دومین اعلامیه را برای قوای مسلح فرستادم و گفتم طبق تمایل و تصمیم پیشوای آلمان از امروز من جانشین او هستم. ولذا سربازان و افسران آلمان در هر صنف باید از من اطاعت نمایند و بدانند که طبق سوگندی که یاد کرده اند از امروز به بعد می باید اوامر مرا اطاعت کنند و فقط بدین وسيله می توان از هرج و مرج و قتل عام زن ها و اطفال آلمانی

جلوگیری کرد و در روزهای بعد متوجه شدم که اعلامیه من اثر کرده و قوای مسلح آلمان اوامر مرا اطاعت می نمایند.

آخرین تلگرامی که از پناهگاه صدراعظم آلمان دریافت کردم

روز اول ماه مه ۱۹۴۵ در ساعت پانزده و هیجده دقیقه من این تلگرام را که در ساعت چهارده و چهل و شش دقیقه آن روز مخابره شده شده بود دریافت کردم و باید بگویم که این آخرین تلگرامی است که از پناهگاه عمارت صدراعظم آلمان دریافت نمودم و پس از آن، از آن جا خبری بمن نرسید.

مضمون تلگرام مزبور با دو امضای (بورمان) و (گوبلز) از این قرار بود:

(پیشوا دیروز، در ساعت پانزده و نیم زندگی را بدرود گفت و طبق وصیت نامه وی به تاریخ ۲۹ آوریل شما طبق تمایل پیشوا رئیس دولت آلمان می شوید و (گوبلز) صدراعظم آلمان و (بورمان) وزیر جزیب در دستگاه دولت و (سیس اینکوارت) وزیر امور خارجه است و امروز (بورمان) خواهد کوشید که خود را به شما برساند و راجع باوضاع بشما توضیح بدهد دیگر خود دانید که هر طور و هر موقع که مایل هستید این اخبار را باطلاع قوای مسلح و ملت برسانید)

این تلگرام که در آن گفته می شد که هیتلر، مرا برای ریاست

دولت و (گوبلز) را جهت صدارت و (بورمان) را برای وزارت حرب و (سیس اینکوارت) را برای وزارت امور خارجه در نظر گرفته با رأی من منافات داشت و من نمی توانستم با این اشخاص کار کنم زیرا اگر آن ها همکار من می شدند من نمی توانستم که وسائل تسلیم بلا شرط آلمان را بطوری که خود مایل بودم (یعنی تسلیم قوای آلمان به انگلیس و آمریکا نه به روسیه) فراهم نمایم.

این بود که به آجودان خود سپردم که قدغن کند مضمون این تلگراف منتشر نشود و نیز دستور دادم که اگر (گوبلز) و (بورمان) وارد شدند آنها را توقیف نمایند زیرا طوری من گرفتار بودم که نمی توانستم با آنها که یقین داشتم می آیند که راجع به مسائل سیاسی بحث کنند مذاکره نمایم و نه می توانستم که آنها را در (پلوتن) آزاد بگذارم که به فعالیت سیاسی ادامه بدهند.

اصلاً موقع بحث سیاسی گذشته بود و دیگر از سیاسیون کاری ساخته نمی شد زیرا یک مرد سیاسی تا وقتی می تواند مزایائی از حریف بگیرد که خصم بضعف او پی نبرده باشد و دشمنان ما خوب می دانستند که ما دیگر قدرت پایداری نداریم.

یکی از گرفتاری های من در روز اول ماه مه و روزهای دیگر این بود که می باید برای مهاجرین و مجروحین که از مشرق آلمان می آمدند محل سکونت و آذوقه و وسائل معالجه فراهم کنم.

کشتی های پر از مهاجرین و مجروحین از مشرق آلمان به طرف ما می آمدند و ما می باید که مهاجرین را جا بدهیم و مجروحین را مداوا نمایم.

در روز دوم ماه مه اوقات من صرف سه کار شد یکی دریافت

گزارش رؤسای جبهه ها و من ضمن یک دستور کلی به همه آنها خاطرنشان کردم که آلمان خود را برای تسلیم بلا شرط آماده میکند ولی این تسلیم باید حتی الامکان طوری صورت بگیرد که سربازها و اراضی کمتر بدست دولت روسیه بیفتد و ما باید بگوئیم که خود را تسلیم انگلستان و آمریکا نمائیم.

کار دوم من این بود که وسائل تماس نماینده خودمان در یاسالار (فرید بورک) را با مارشال (مونتگمری) فراهم نمایم و کار سوم من عبارت بود از رسیدگی بوضع مهاجرین و فرستادن کشتی هایی به مشرق آلمان که تا آنجا که ممکن است سربازان و مردم را به مغرب آلمان بیاورند.

در همان حال بمباران دائم نیروی انگلستان ادامه داشت و چون در یک نقطه انگلیسی ها جبهه را شکافتند و (پلوتن) در معرض خطر قرار گرفت من مرکز ستاد خود را از (پلوتن) به (موترویک) منتقل کردم که اسیرانگلیسی ها نشوم زیرا برای تهیه وسائل تسلیم بلا شرط احتیاج به آزادی عمل داشتم.

روز سوم ماه مه بالاخره (فرید بورک) با مارشال مونتگمری فرمانده انگلیسی تماس گرفت و مارشال موافقت کرد که قوای ما که در شمال و شمال غربی آلمان هست تسلیم نیروی انگلستان شوند یعنی جداگانه تسلیم گردند.

ولی مارشال مونتگمری قید کرد که علاوه بر نیروی مسلح تمام سفاین نظامی و بازرگانی و تمام نیروی هوایی ما در آن منطقه تسلیم گردد.

این موضوع برای ما از لحاظ آوردن مهاجرین از مشرق آلمان

خیلی تولید زحمت میکرد برای اینکه وقتی دولت انگلستان کشتی‌های بازرگانی و نظامی ما را ضبط می نمود ما نمی توانستیم بدخواه مهاجرین را از مشرق آلمان به مغرب بیاوریم و آنها را از خطر روسیه نجات بدهیم.

علاوه بر سفاین بازرگانی ما که برای آوردن مهاجرین از مشرق آلمان لزوم داشت ما برای انتقال مهاجرین محتاج سفاین جنگی هم بودیم که کشتی‌های حامل مهاجرین را از خطر کشتی‌های جنگی روسیه و نیروی هوایی او حفظ کنیم و گرنه سفاین و طیارات جنگی روسیه سفاین بازرگانی ما را که حامل مهاجرین بودند غرق میکردند.

شرط دیگری که مونتهگمری نمود این بود که کشور هلاند و دانمارک هم جزو شمال آلمان محسوب شود یعنی قوای آلمان در آن دو کشور نیز تسلیم گردند و دیگر این که در تمام منطقه شمال و شمال غربی آلمان کسی مبادرت به خرابکاری نکند و کشتی‌های جنگی خود را غرق ننماید.

یک سرباز می داند که شرط مربوط به تسلیم سفاین جنگی چقدر مشکل است.

در تمام اعصار از روزی که نیروی دریائی بوجود آمد این سنت جاری گردیده که یک نیروی دریائی مغلوب برای این که به دست خصم نیفتد بتواند خود را غرق نماید.

من موافقت کردم که تمام کشتی‌های جنگی وزیر دریائی را در شمال آلمان تحویل انگلستان بدهم.

در پایان جنگ اول جهانی نیروی دریائی آلمان برای اینکه به چنگ خصم نیفتد در منطقه (اسکاپفلو) خود را غرق کرد و هیچ دولت دریائی ایراد نگرفت برای این که هر دولت که دارای نیروی دریائی بود فهمید که ملوانان ما برای حفظ حیثیت خود چاره‌ای غیر از آن کار نداشتند ولی پایان جنگ دوم جهانی غیر از پایان جنگ اول جهانی بود.

در جنگ اول جهانی کسی آلمان را اشغال نکرد و زن و مرد آلمانی قتل عام نمی شدند در صورتیکه در جنگ دوم جهانی سراسر آلمان اشغال شده بود و قشون‌های خصم از چند امتداد در خاک آلمان پیش می رفتند.

همه می دانستند که جنگ را باید خاتمه داد تا اینکه بیش از آن خون زن و بچه آلمانی ریخته نشود و نیز همه می دانستند که اگر تا آخرین کودک آلمانی را فدا نمایند آلمان از شکست مصون نخواهد ماند اگر من با تسلیم تمام سفاین جنگی وزیر دریائیها که در شمال و

شمال غربی آلمان بودند موافقت نمی کردم خصم در صدد برمی آمد که هر کشتی جنگی و زیردریائی را در بنادر ما بمباران کند و هزارها زن و بچه در هر بندر بر اثر بمباران به قتل می رسیدند.

در روز سوم ماه مه ۱۹۴۵ با این که مذاکرات مربوط به تسلیم بلا شرط تازه شروع شده بود مارشال مونتگمری انگلیسی امر کرد که بمباران هوائی شهرها و بنادر آلمان موقوف شود و گفت ما درنده نیستیم که مردم را بی جهت به قتل برسانیم.

وی از این جهت مبادرت به این انسانیت کرد که لااقل به ریختن خون زن و بچه خاتمه داده شود و من نمی توانستم که با تسلیم نکردن کشتی های جنگی و زیردریائی، غیرمستقیم فتوای قتل عام زن ها و کودکان آلمان را صادر کنم.

در کتاب رمز نیروی دریائی کلمه ای بود شکل (رگن بوگن) و اگر این کلمه برای کشتی ها و زیردریائی ها مخابره می شد همه خود را غرق می کردند.

در روز چهارم ماه مه ۱۹۴۵ که من به دریاسالار (فرید بورگ) اختیارات کامل برای پذیرفتن شرایط انگلیسی ها دادم به رئیس ستاد نیروی دریائی سپردم که از مخابره این کلمه خودداری کنند.

فقط در شب چهارم مه چند زیردریائی قبل از اینکه از نظریه من راجع به نیروی دریائی آلمان مطلع شوند خود را غرق کرده بودند و ناخدایان آن ناوها نمی دانستند که من تصمیم گرفته ام که نیروی دریائی و زیردریائی آلمان را که در شمال و شمال غربی کشور هستند به انگلستان تسلیم کنم در شب پنجم ماه مه ۱۹۴۵ دریاسالار (فرید

بروگ) از مرکز ستاد فیلد مارشال (مونتگمری) انگلیسی به من اطلاع داد که سند تسلیم قوای آلمان به انگلستان امروز (روز چهارم ماه مه) در ساعت شش و نیم بعد از ظهر امضاء شد و قرار است که در ساعت هشت صبح فردا (هشت بامداد پنجم ماه مه) در شمال و شمال غربی آلمان، جنگ متارکه شود و نیز گفت که اینک بطرف مرکز ستاد ژنرال (آیزنهاور) فرمانده قوای آمریکا می رود تا اینکه در خصوص تسلیم بلا شرط یا او، نیز وارد مذاکره شود.

۴ — عدم اطاعت از دستورها یا سهل انگاری در انجام آنها از طرف دول متحد، مانند نقض شرایط تسلیم تلقی خواهد شد و دول متحد طبق قوانین و رسوم جنگ رفتار خواهند کرد.

۵ — این سند تسلیم، یک سند جداگانه و مستقل است و مانع از اسنادی که بعد از این دول متحد ممکن است برای تسلیم بلا شرط آلمان، تدوین کنند نخواهد شد.

۶ — این سند به دو زبان انگلیسی و آلمانی نوشته شده و نسخه انگلیسی آن معتبر است:

۷ — در صورتیکه راجع به مفهوم مقررات این سند تردیدی بوجود بیاید، در همه حال نظریه دول متحد راجع به مفهوم آن مقررات قاطع خواهد بود به تاریخ روز چهارم ماه مه ۱۹۴۵ ساعت هجده و سی دقیقه)

ولی دریاسالار (فرید بورگ) نماینده من بعد از این که با (آیزنهاور) فرمانده قوای آمریکا و فرمانده کل قوای متفقین در حبه غربی اروپا تماس گرفت به من اطلاع داد که (آیزنهاور) می گوید که فرماندهی قوای آمریکا حاضر نیست که تسلیم قوای آلمان را بپذیرد مگر این که در همان موقع تمام واحدهای نظامی آلمان که با دولت شوروی می جنگند به شوروی تسلیم شوند و همچنین تمام کشتی های جنگی و بازرگانی آلمان که در شرق آلمان و اروپا هست تسلیم گردد.

من از لجاجت (آیزنهاور) حیرت کردم چون این لجاجت منافعی با بدیهی ترین منافع سیاسی آمریکا بود. اگر (آیزنهاور) تسلیم بلا شرط قوای ما را بطور جداگانه

دولت آمریکا با خبط های سیاسی خود مسبب اشکالات بعد از جنگ شد

اصرار (آیزنهاور) برای این که قوای آلمان به دولت شوروی تسلیم شود

اینست متن سند تسلیم قوای آلمان به انگلستان که به دو زبان آلمانی و انگلیسی نوشته شد:

۱ — فرماندهی قوای آلمان موافقت می کند که تمام قوای مسلح آلمان در هلند و شمال غربی آلمان و جزایر (فریزیان) و (هلیدوکولاند) و سایر جزایر و همچنین قوای مسلح آلمان در منطقه (شترزیک - هولشتین) و دانمارک تسلیم فرماندهی قوای انگلستان گردد و کشتی های آلمان در این مناطق نیز باید تسلیم شوند و قوای مزبور باید اسلحه را بر زمین بگذارند و بدون هیچ شرط تسلیم گردند.

۲ — در تمام مناطق مذکور عملیات خصمانه در ساعت هشت صبح روز شنبه پنجم ماه مه ۱۹۴۵ موقوف می شود.

۳ — فرماندهی قوای آلمان می باید هرگونه دستوری را که از طرف مصادر دول متحد برای او صادر می شود بی چون و چرا انجام بدهد.

می پذیرفت آن قسمت از قوای ما که مقابل شوروی قرار داشت آن قدر مقاومت می کرد تا اینکه آمریکا سراسر آلمان را اشغال کند.

آنوقت دولت شوروی نمی توانست در آلمان یک پایگاه نظامی و سیاسی بزرگ بوجود آورد و کمونیسم اروپا را بگیرد.

از همان لحظه که قوای آمریکا از رود (رن) واقع در مغرب آلمان گذشت و وارد آلمان گردید (آیزنهاور) باید بداند که اهمیت سیاسی اشغال آلمان زیاده تر از اشغال نظامی آن است.

زیرا بعد از این که قوای آمریکا از رود (رن) گذشت هر نوآموز مکتب نظامی فهمید که آلمان شکست خورده است و اشغال آلمان از نظر نظامی استوار نیست بلکه باید کوشید که آلمان از نظر سیاسی اشغال شود یعنی قوای آمریکا با سرعت در آلمان پیش برود و برلن و سراسر آلمان را اشغال نماید تا اینکه قوای روسیه نتواند آلمان را اشغال کند.

ولی این حقیقت بدیهی را (آیزنهاور) نفهمید یا نخواست بفهمد که در صورت اخیر لابد دولت متبوع او به وی امر کرد که چشم برهم بگذارد و تجاehl کند.

انگلیسیها با واقع بینی همین که پیشنهاد ما را برای تسلیم بلا شرط دریافت کردند پذیرفتند زیرا آنها می فهمیدند که آلمان نباید تحت اشغال شوروی باشد.

ولی آمریکائی ها قبل از این که پیشنهاد ما برای تسلیم بلا شرط به آنها داده شود برخلاف منافع سیاسی بدیهی خود از پیشرفت در آلمان خودداری کردند.

قشون آمریکا که می توانست برلن را به سهولت اشغال کند و بعد

دامنه پیشرفت خود را در مشرق آلمان بسط بدهد کنار رودخانه (الب) توقف کرده بود و بطرف مشرق پیش نمی رفت.

بعد از خاتمه جنگ آلمان و پایان کنفرانس (پوتسدام) یک سرهنگ آمریکائی به وزیر امور خارجه کابینه من (شورین-کروسیک) گفت اگر قشون روسیه تمام آلمان را هم اشغال می کرد ما در صدد ممانعت بر نمی آمدیم و من هنوز از این سیاست عجیب دولت آمریکا حیرانم و نمی توانم به مصلحت آن برای آمریکا پی ببرم.

گرچه آمریکا و انگلستان با دولت روسیه قراردادی داشتند که جداگانه با آلمان صلح نکنند ولی این قرارداد شامل تسلیم نمی گردید زیرا تسلیم غیر از صلح است.

تسلیم یک یا چند واحد نظامی در یک یا چند منطقه مربوط به کیفیات خاص آن مناطق است و بدفعات در جنگ اول و دوم جهانی اتفاق افتاد که یک واحد نظامی مجبور شد که در یک منطقه مخصوص تسلیم شود.

اگر قوای ما جداگانه تسلیم آمریکا و انگلستان می شد دولت روسیه نمی توانست به آمریکا و انگلستان ایراد بگیرد که برخلاف قرارداد عمل کرده است. چون آنها با ما صلح نکرده بودند که برخلاف قرارداد عمل نموده باشند.

من وقتی دیدم (آیزنهاور) اصرار دارد که قوای آلمان در همان موقع که تسلیم آمریکا می شود در جبهه شرقی آلمان تسلیم روسیه گردد ژنرال (ژودل) را احضار کردم تا او را هم نزد (آیزنهاور) بفرستم

تا این که در مذاکرات نماینده ما با (ایزنهاور) به نمایندگی ما کمک نماید.

من به (ژودل) گفتم بروید و از (ایزنهاور) بخواهید که برای حفظ جان سربازان ما که دست از جنگ برمی دارند و نیز حفظ جان میلیون ها زن و بچه آلمانی موافقت نماید که آنچه از قوای ما که مقابل آمریکائی ها هستند تسلیم شوند ولی قوای جبهه شرقی مواضع خود را مقابل ارتش روسیه حفظ نمایند و بعد بتدریج به اتفاق مهاجرین آلمان شرقی عقب نشینی کنند.

به (ژودل) گفتم که به (ایزنهاور) بفهماند که ما قصد نداریم که بعد از تسلیم به امریکا بجنگ علیه روسیه ادامه بدهیم بلکه فرصتی می خواهیم که قوای آلمان در جبهه شرق، و سکنه ایالات شرقی ما بتوانند خود را از کمونیسم نجات بدهند.

چون ما در خصوص سرنوشت سربازان خود که بدست روسیه اسیر می شوند و هم چنین سکنه مشرق آلمان که گرفتار اشغال دولت روسیه می گردند تردیدی نداریم و میدانیم یا محو خواهند شد یا گرفتار بردگی خواهند گردید.

ولی (ایزنهاور) گفت: من نمی توانم تسلیم بلا شرط و یک جانبی قوای آلمان را قبول کنم و دستور می دهم که سربازان امریکا به طرف سربازان آلمانی که برای تسلیم به مواضع امریکا نزدیک می شوند تیراندازی نمایند و لو بی اسلحه بیایند.

در صورتی که این گفته و دستور ایزنهاور برخلاف پیمان بین المللی (ژنو) مربوط به جنگ و اسیران جنگی بود. چون طبق پیمان ژنو وقتی سرباز در میدان جنگ تسلیم شد

نباید بطرف وی تیراندازی کرد و او را آزار نمود.

من یک مرتبه دیگر پیشنهادی به (ایزنهاور) کردم و گفتم موافقت کنید که بعد از اعلام متارکه جنگ سربازان آلمان بدون این که مجاز به عملیات جنگی باشند بتوانند از آزادی انتقال از نقطه ای به نقطه دیگر استفاده کنند.

منظور من این بود که بعد از اعلام متارکه تا آنجا که ممکن است بتوانیم سربازان و مهاجرین آلمان را در جبهه شرقی نجات بدهیم.

(ایزنهاور) این پیشنهاد را هم نپذیرفت تا این که ژنرال (بدل اسمیت) رئیس ستاد او که مردی محیط بود به (ایزنهاور) گفت وضع خطوط و وسائل ارتباطات آلمان اکنون طوری نامنظم است که وقتی متارکه جنگ اعلام میشود لااقل چهل و هشت ساعت طول می کشد تا این که تمام واحدهای آلمان مطلع شوند که جنگ خاتمه یافته است.

بنابراین بهتر این که شما موافقت کنید که تا چهل و هشت ساعت بعد از امضای متارکه جنگ سربازان آلمانی، آزادی انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر را داشته باشند.

(ایزنهاور) برحسب توصیه رئیس ستاد خود این نظریه را پذیرفت مشروط بر این که دولت آلمان فوری سند متارکه جنگ و تسلیم بلا شرط را امضاء کند.

ژنرال (ژودل) از شهر زیمس (مرکز ستاد ایزنهاور) از من کسب تکلیف کرد و من به او گفتم که فوری متارکه را با رعایت شرط مربوط به چهل و هشت ساعت آزادی انتقال از یک نقطه

به نقطه دیگر امضاء کند و (ژودل) در ساعت دو و چهل و یک دقیقه بامداد روز هفتم ماه مه ۱۹۴۵ سند متارکه و تسلیم بلا شرط قوای آلمان را به امریکا در شهر (زیمس) امضاء کرد.

ما برای نجات سربازان و سکنه بی دفاع مشرق آلمان فقط تا ساعت دو و چهل و یک دقیقه بامداد نهم ماه مه وقت داشتیم و از این فرصت تا آنجا که توانائی ما اجازه می داد حد اعلای استفاده را کردیم.

بعضی از ارتش‌های ما توانستند در این مدت خود را از اسارت روسیه نجات بدهند.

ارتش جنوبی به فرماندهی ژنرال (ژاندولیک) خود را از اسارت روسیه نجات داد و وارد منطقه اشغالی امریکا شد.

ارتش دوازدهم به فرماندهی ژنرال (ونک) و هم چنین ارتش نهم خود را از اسارت روس‌ها نجات دادند و به جبهه امریکائی‌ها رسیدند این دو ارتش، عده‌ای کثیر مهاجر آلمانی با خود می آوردند و می‌خواستند وارد جبهه امریکائی‌ها کنند ولی آمریکائی‌ها از ورود مهاجرین معانعت نمودند و آن تیره‌بختان بدست قوای شوروی افتادند.

ارتش جنوب شرقی به فرماندهی ژنرال (لوهر) خیلی کوشید که بتواند قبل از خاتمه مهلت خود را به جبهه امریکائی‌ها برساند ولی موفق نشد.

وقتی مهلت باتمام رسید ارتش مزبور هنوز تا جبهه امریکائی‌ها سه روز راه داشت چون سربازان آن ارتش به مناسبت نداشتن سوخت موتور، مجبور بودند که پیاده راه‌پیمائی نمایند.

ژنرال (لوهر) برای این که سربازانش گرفتار روس‌ها نشوند با یوگوسلاوی مذاکره کرد که تسلیم آن دولت شود و تسلیم شد ولی ده‌ها هزار سرباز آلمانی که در آن ارتش بودند در بازداشتگاه‌های یوگوسلاوی بسختی مردند.

روز هفتم ماه مه در یاسالار (فرید بورگ) یک نسخه از روزنامه‌ای را که در جبهه امریکا از طرف سربازان چاپ می شد بمن داد و من دیدم که در آن روزنامه عکس‌های وحشت‌آور از بازداشت شدگان بازداشتگاه (بوخن والد) چاپ شده و محبوسین آن بازداشتگاه فرقی با اسکلت اموات ندارند.

با این که من متوجه بودم که در روزهای آخر جنگ بمناسبت اختلال عبور و مرور وسائل نقلیه ممکن است که به بعضی از بازداشتگاه‌ها آذوقه نرسیده باشد باز از مشاهده عکس‌ها متزلزل شدم. من نمی‌توانستم قبول کنم که در یک بازداشتگاه واقع در مرکز کشور آلمان محبوسین از گرسنگی به آن شکل وحشت‌آور درآمده باشند.

ولی وقتی یک کشتی با عده‌ای از محبوسین یکی از بازداشتگاه‌های آلمان وارد منطقه ما شد و من محبوسین را دیدم متوجه شدم تصاویری که امریکائی‌ها چاپ کرده‌اند ساختگی نیست و واقعیت دارد زیرا محبوسینی که من دیدم براسنی وضعی بسیار رقت‌آور داشتند و من تا آنجا که در آن موقع امکان داشت وسائل پذیرائی از آنها و معالجه آن تیره‌روزان را فراهم کردم. من تا آن روز نمی‌دانستم که در آلمان یک چنان فجایع صورت می‌گیرد برای اینکه من هرگز فرصت نداشتم که به مسائل

غیرنظامی توجه کنم.

قبل از جنگ، از وقتی که فرمانده زیردریائی شدم تمام هم من مصروف تکمیل سلاح مزبور و تربیت ملوانان زیردریائی می شد. بعد از این که جنگ شروع شد، تمام اوقات من صرف امور نظامی می گردید و مدتی هم از آلمان دور بودم زیرا می باید در ساحل فرانسه جنگ زیردریائی را اداره نمایم.

از سال ۱۹۴۳ میلادی که فرمانده نیروی دریائی شدم مسئولیت نظامی من سنگین تر شد و گرچه رادیوی انگلستان راجع به اعمالی که در آلمان صورت می گیرد خبرهائی می گفت ولی من هرگز به رادیوی انگلستان گوش نمی دادم زیرا فکر می کردم آنچه انگلیسی ها در مذمت حکومت آلمان می گویند جنبه پروپاگاندا دارد و برای این است که افکار عمومی جهانیان را نسبت به آلمان بدبین نمایند.

پس از اینکه فرمانده نیروی دریائی آلمان شدم (هیتلر) را زیاد می دیدم ولی هر دفعه که نزد وی می رفتم برای حضور در یک کنفرانس نظامی یا دادن اطلاعاتی مربوط به مسائل دریائی و زیردریائی بود و او با من راجع به مسائل کشوری صحبت نمی کرد و من هم در خصوص مسائل کشوری که مورد علاقه من نبود پرسشی از او نمی نمودم.

ولی بعد از شکست آلمان، آنچه من در سنوات ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ میلادی راجع به فجایع حزب سوسیالیست ملی (حزب معروف نازی که لیدر آن هیتلر بود - مترجم) شنیدم بسیار مرا متأثر کرد و این تأثر را در جلسات دادگاه بین المللی (نورنبرگ) که مرا

محاكمه می نمود ابراز نمودم و گفتم مدت چندین صد سال دول دیگر مانع از این شدند که نژاد آلمان در اروپا دارای وحدت شود.

آنها می خواستند که نژاد آلمان را در اروپا در حال تفرقه نگاهدارند تا این که از ضعف او، برای تقویت خود استفاده نمایند.

حزب سوسیالیست ملی بعد از این که در آلمان روی کار آمد، آرزوی چندین صدساله نژاد آلمان را جامه عمل پوشید و وحدت این نژاد را در اروپا تأمین کرد و من یقین دارم که هیچ آلمانی نبود که از صمیم قلب نسبت به این حزب قدردان نباشد.

ولی متأسفانه طبیعت بشری اینطور است که وقتی بنام یک پرنسیب، و برای اجرای آن، دارای قدرت شد نمی تواند از قدرتی که آن پرنسیب در اختیار او گذاشته استفاده نامطلوب نکند و امیدوارم که این موضوع برای ملت آلمان، در آینده، پند باشد.

من نزد خود به عنوان یک آلمانی، شرمند هستم که چرا بایه این فجایع از طرف حزب ملیون سوسیالیست بنام نژاد آلمان صورت بگیرد!

در روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ (میلادی) برحسب اصرار مارشال (ژوکوف) روسی قوای مسلح آلمان، برحسب دستور من یک سند متارکه و تسلیم بلاشرط دیگر در مرکز ستاد مارشال مزبور واقع در برلین امضاء کرد و در این مراسم سه افسر آلمانی حضور داشتند یکی مارشال (فن کایتل) نماینده ارتش دیگری ژنرال (اشتومپ) نماینده نیروی هوائی و سومی دریا سالار (فرید بورگ) نماینده نیروی دریائی

۱ - حزب ملیون سوسیالیست همان است که سوسیالیست ملی هم خوانده میشد - مترجم.

بود.

بعد از این که من بجای هیتلر فرمانده کل قوای مسلح و رئیس دولت آلمان شدم کابینه ای بشرح ذیل تشکیل دادم.

وزیر امور خارجه و وزیر مالیه - فن (شورین - کروسیک)
وزیر صناعت و تولیدات اشپیر (که در زمان هیتلر وزیر تولیدات جنگی بود)

وزیر کشاورزی و جنگل و خواربار (ماک)

وزیر امور اجتماعی و کار دکتر (سلدت)

وزیر پست و تلگراف و تلفن و ارتباطات دکتر (دورپ مولر)

وزیر کشور و فرهنگ دکتر (اشتوکار)

این وزراء را من در محل، یعنی در شمال آلمان انتخاب کردم و نتوانستم از همکاری عده ای از افراد لایق که در سایر نقاط کشور بودند استفاده نمایم زیرا به آنها دسترسی نداشتم.

اینان و بطور کلی هر کس که در روزهای آخر جنگ با من کار می کرد می دانست که بدون مزد کار می نماید و باید و بال تسلیم بلاشرط آلمان دامن او را بگیرد و در آینده آماج تیرهای ملامت شود. بعد از این که قوای ما بلاشرط تسلیم شد من که وظیفه خود را خاتمه یافته می دانستم خواستم استعفاء بدهم ولی وزیر امور خارجه ما، آقای (شورین - کروسیک) مانع شد و گفت اگر شما که رئیس دولت آلمان هستید استعفاء بدهید چون دیگر در آلمان یک دولت مرکزی وجود ندارد دول آمریکا و انگلستان و روسیه و فرانسه، بخود حق می دهند که هر کدام منطقه اشغالی خود را مبدل به یک کشور جداگانه نمایند ولذا شما باید در رأس دولت آلمان باقی بمانید که

دول چهارگانه مزبور بدانند که آلمان دارای یک دولت مرکزی و قانونی هست.

گفتم آخر ما بلاشرط تسلیم شده ایم و بعد از این تسلیم، وجود دولت آلمان بدون مفهوم است.

وزیر امور خارجه ما گفت اینطور نیست و دولت آلمان بلاشرط تسلیم نشده بلکه قوای مسلح آلمان بلاشرط تسلیم گردیده است و خود دول فاتح وجود دولت آلمان را قبول دارند و گرنه در مذاکرات مربوط به تسلیم بلاشرط نمایندگان این دولت را نمی پذیرفتند.

بهمین جهت من استعفاء ندادم و تصمیم گرفتم که آنقدر بمانم تا این که دول فاتح به زور مرا از ریاست دولت آلمان برکنار کنند تا اینکه بهانه ای برای تجزیه آلمان بدست آنها نیفتد و نگویند چون آلمان یک حکومت مرکزی نداشت تا اینکه مردم را اداره نماید ما مجبور شدیم که در مناطق اشغالی خویش، حکومت هائی بوجود بیاوریم.

اول روسی ها با من بنای مخالفت را گذاشتند زیرا نمی خواستند که آلمان دارای یک حکومت مرکزی باشد و آن حکومت در داخل منطقه اشغالی شوروی مردم را اداره نمایند.

چرچیل نخست وزیر انگلستان در قبال حملات روسیه از حکومت من حمایت کرد و هم در قبال حملات آمریکا و گفت (دونیتی) ابزاری است که اینک مورد استفاده می باشد و اگر او را دور کنند باید خود ما، خویش را وارد مشکلات داخلی آلمان نمائیم. ولی ایزنهاور برای ثابت کردن دوستی خود نسبت بروسی ها

که سخت با من مخالف بودند در پانزدهم ماه مه ۱۹۴۵ گفت که من باید برکنار شوم و حکومت آلمان از بین برود. معهذا من که نمی خواستم استعفاء بدهم تا روز ۲۲ ماه مه ۱۹۴۵ بر سر کار بودم.

در آن روز در مرکز کار من یعنی شهر (موثر و یک) من و دو نفر از همکارانم ژنرال (ژودل) و دریاسالار (فریدبورگ) را به محل کمیسیون نظارت متفقین واقع در کشتی (پاتریا) احضار کردند و من همین که از آن احضار برای روز بیست و سوم (روز بعد) مطلع شدم به همکارانم گفتم که قصد دارند که ما را توقیف و حکومت آلمان را منحل نمایند و همینطور هم شد و روز بعد وقتی وارد کشتی (پاتریا) شدیم رئیس کمیسیون نظارت به ما اخطار کرد که از این ساعت شما به عنوان اسیر جنگی توقیف می شوید و حکومت آلمان منحل است. در جنگ جهانی دوم هیچ یک از اصناف جنگی آلمان بقدر زیردریائی تلفات نداد و از یک هزار و یکصد و هفتاد زیردریائی که ما در جنگ اخیر بکار انداختیم ۷۵۳ زیردریائی آلمانی از بین رفت ولی زیردریائی های ما ۱۸۸ کشتی جنگی و ۲۷۵۹ کشتی بازرگانی را طبق آماری که خود دول انگلستان و آمریکا و فرانسه منتشر کرده اند غرق نمودند و طبق آمار آنها زیردریائی های ما چهارده میلیون و یکصد و نوزده هزار و چهارصد و سیزده تن از کشتی های دول متفق را در جنگ دوم جهانی غرق کردند.